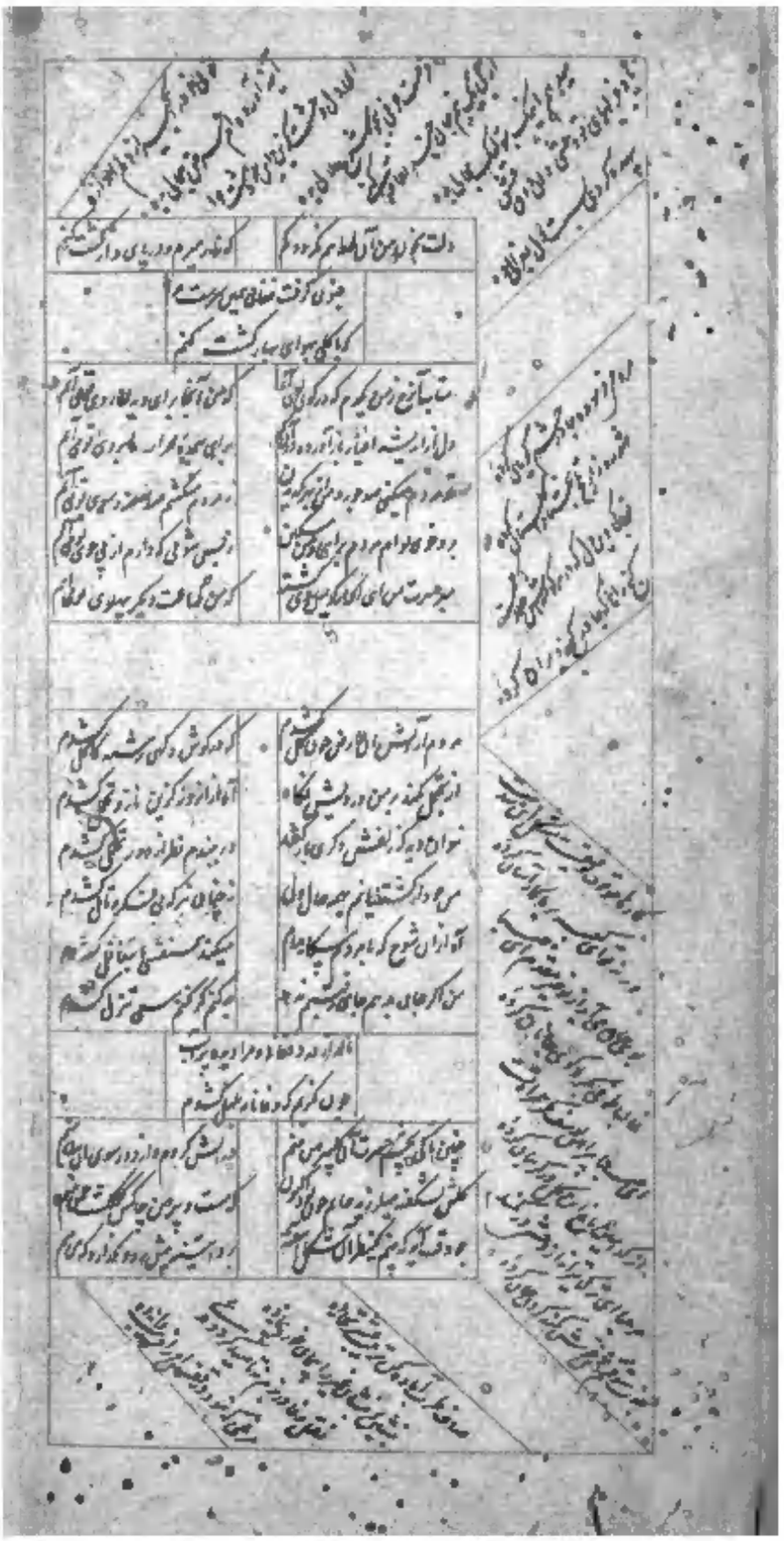

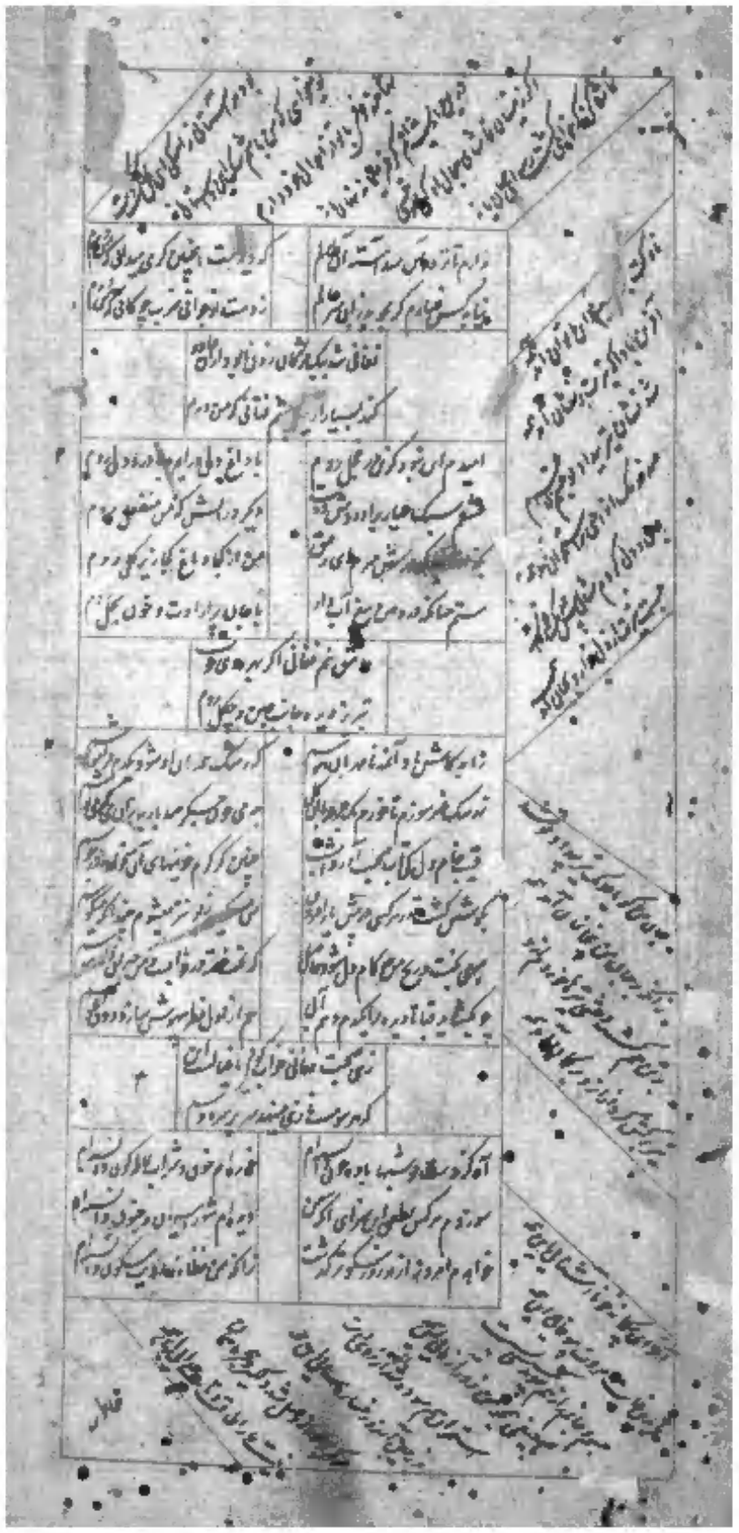

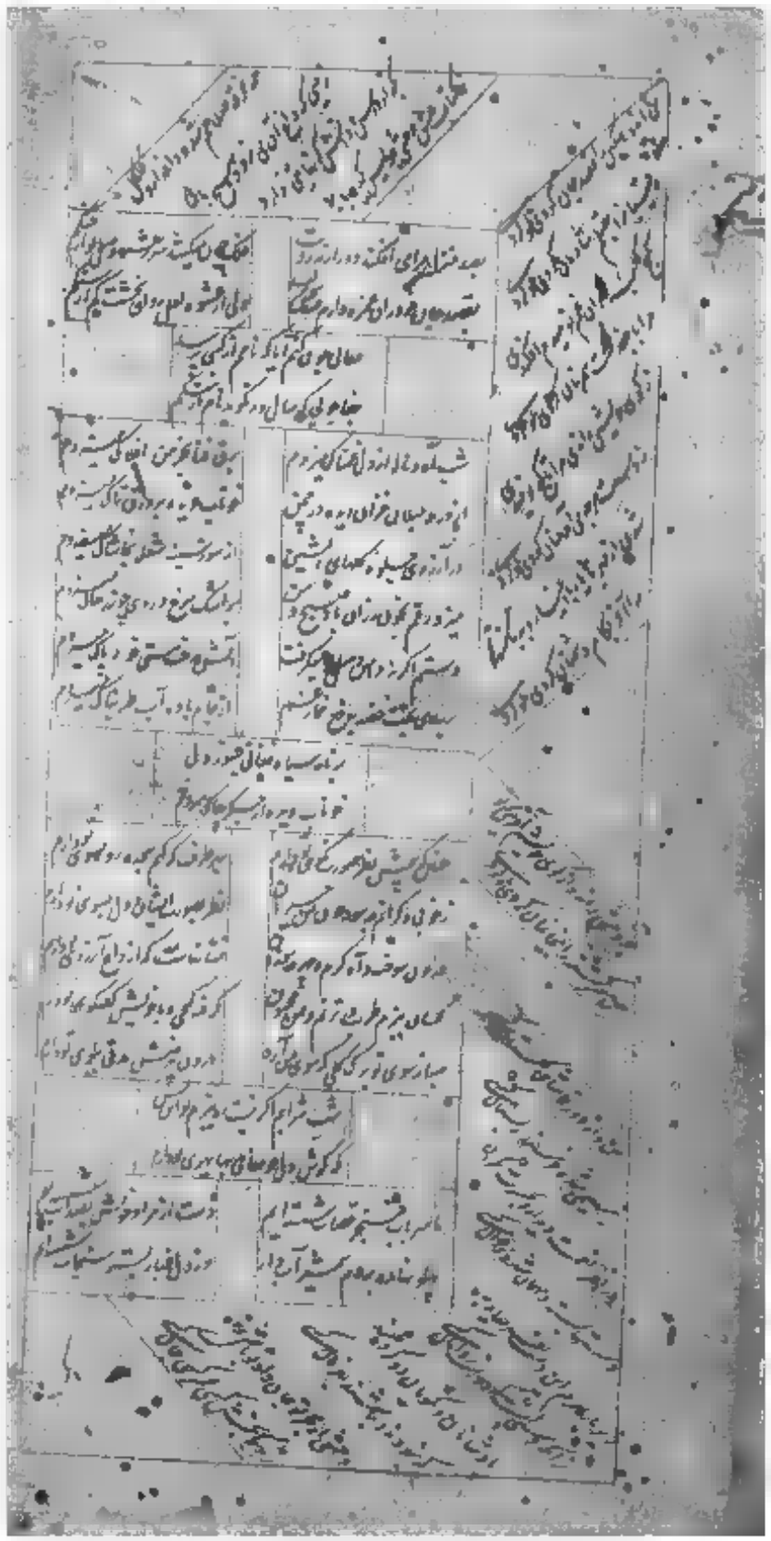

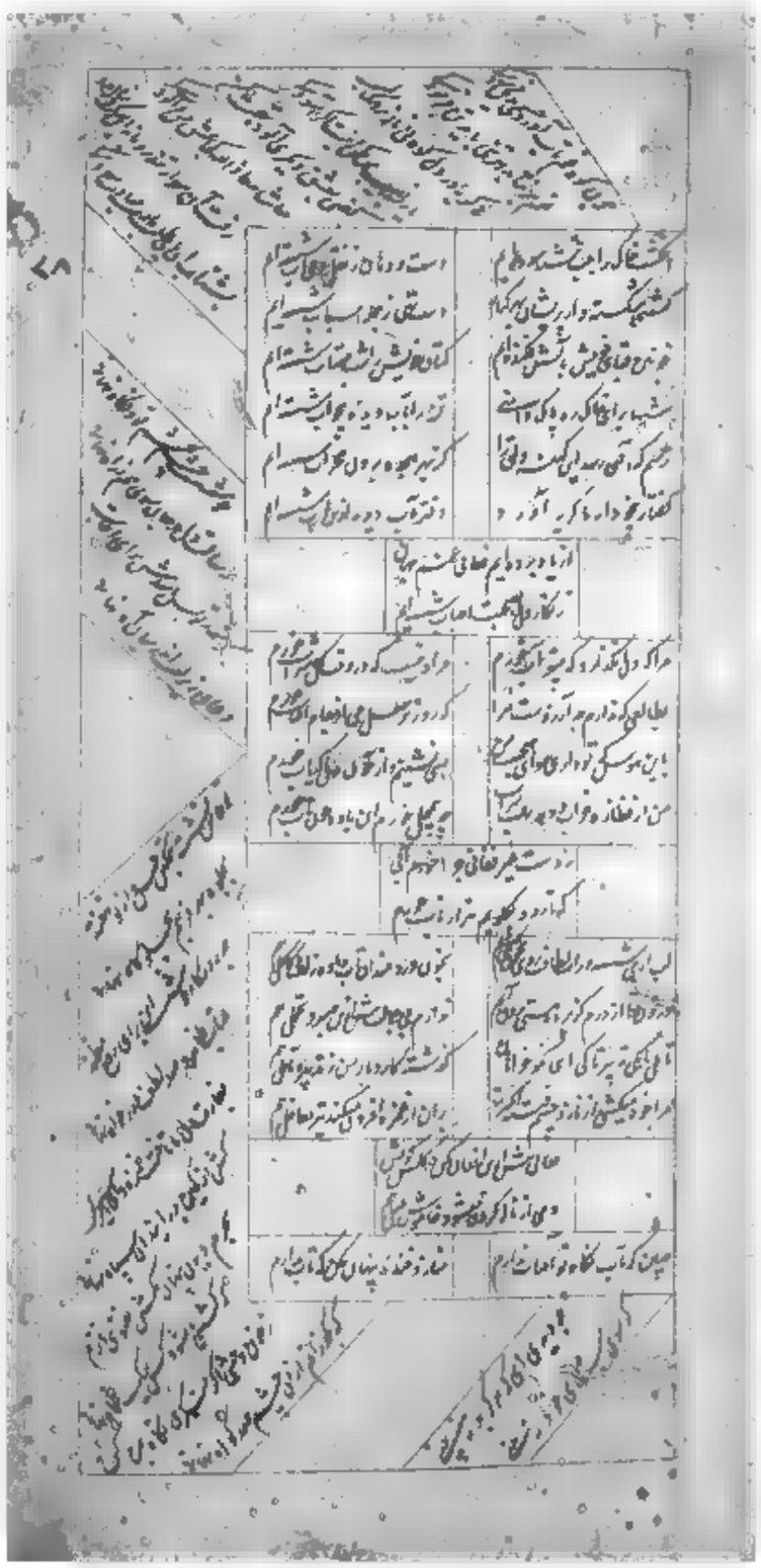

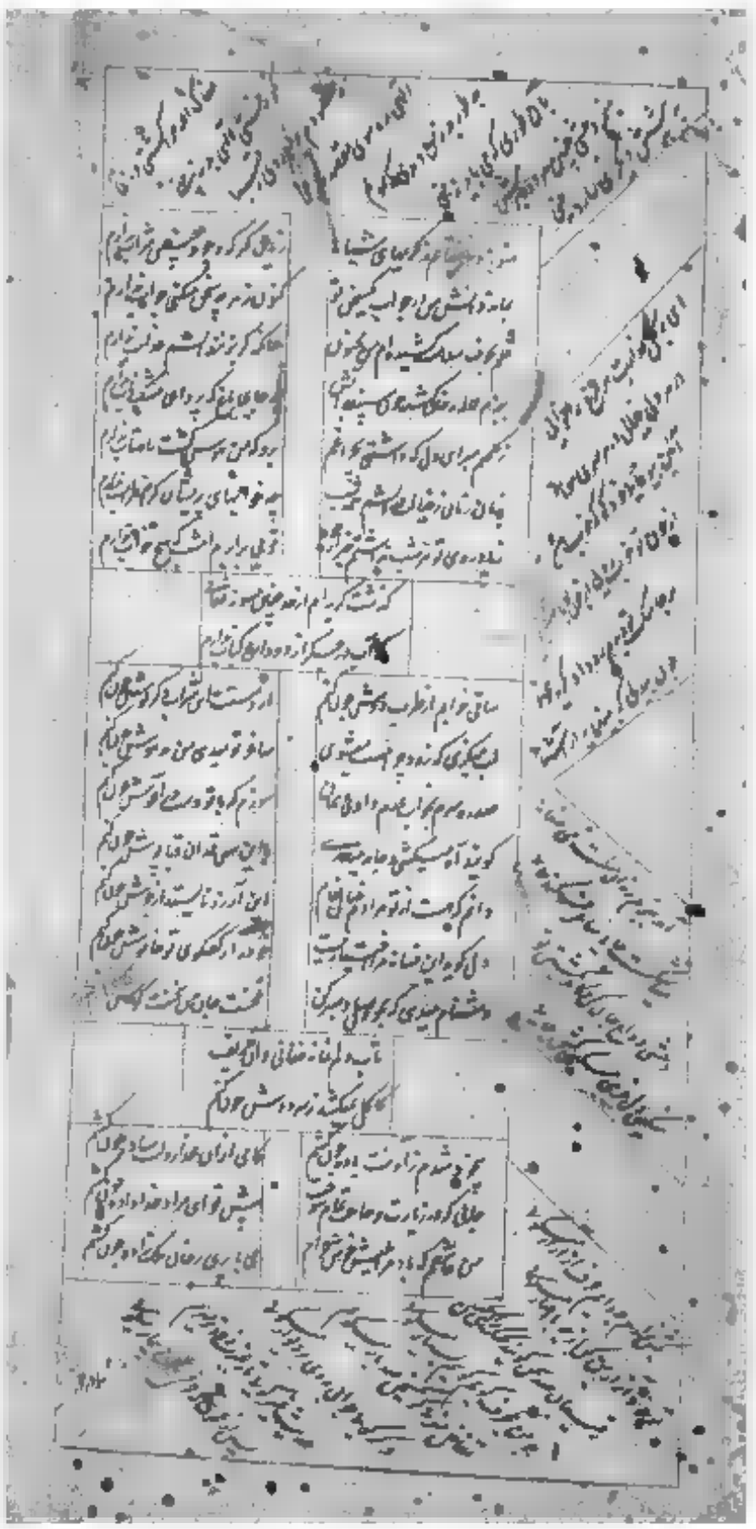

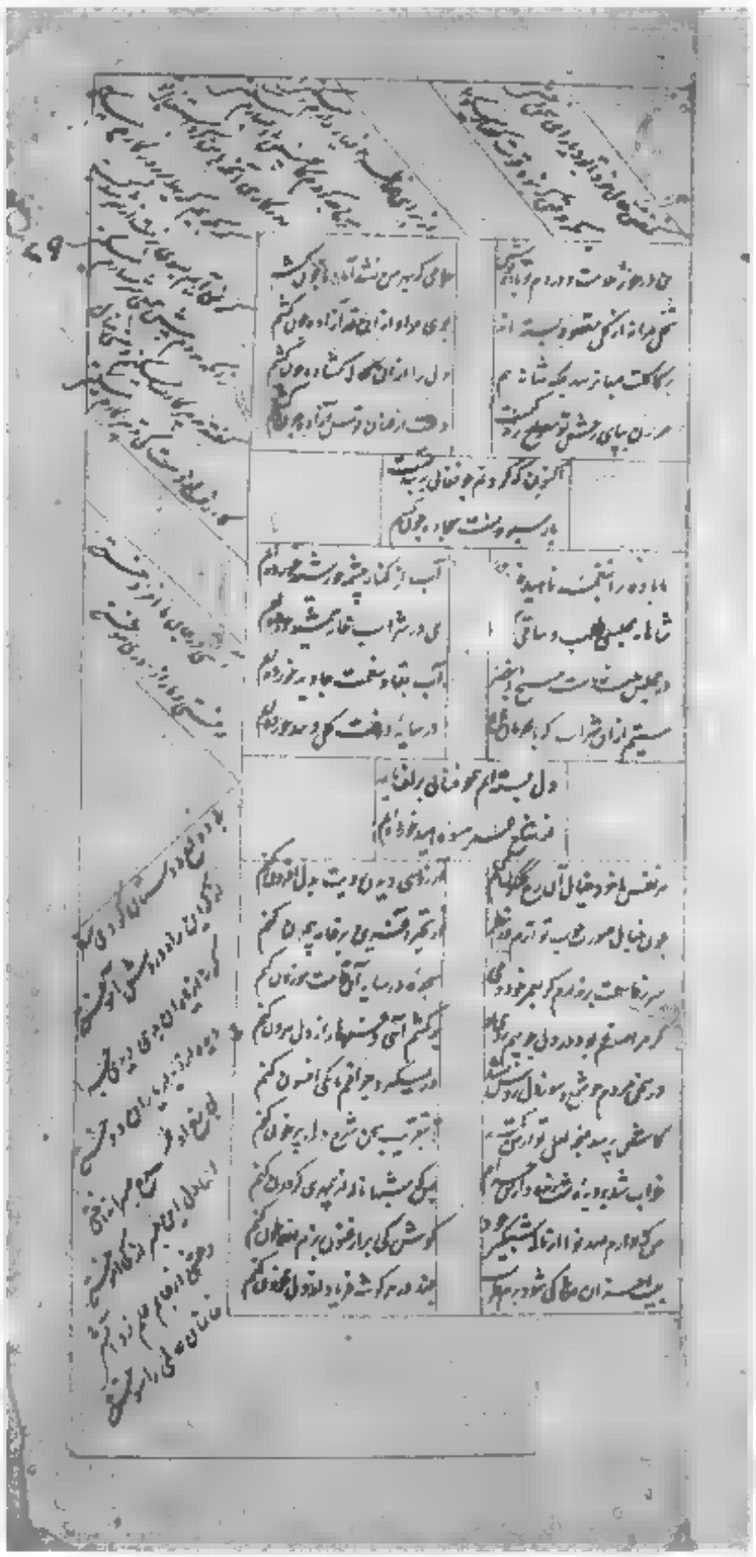

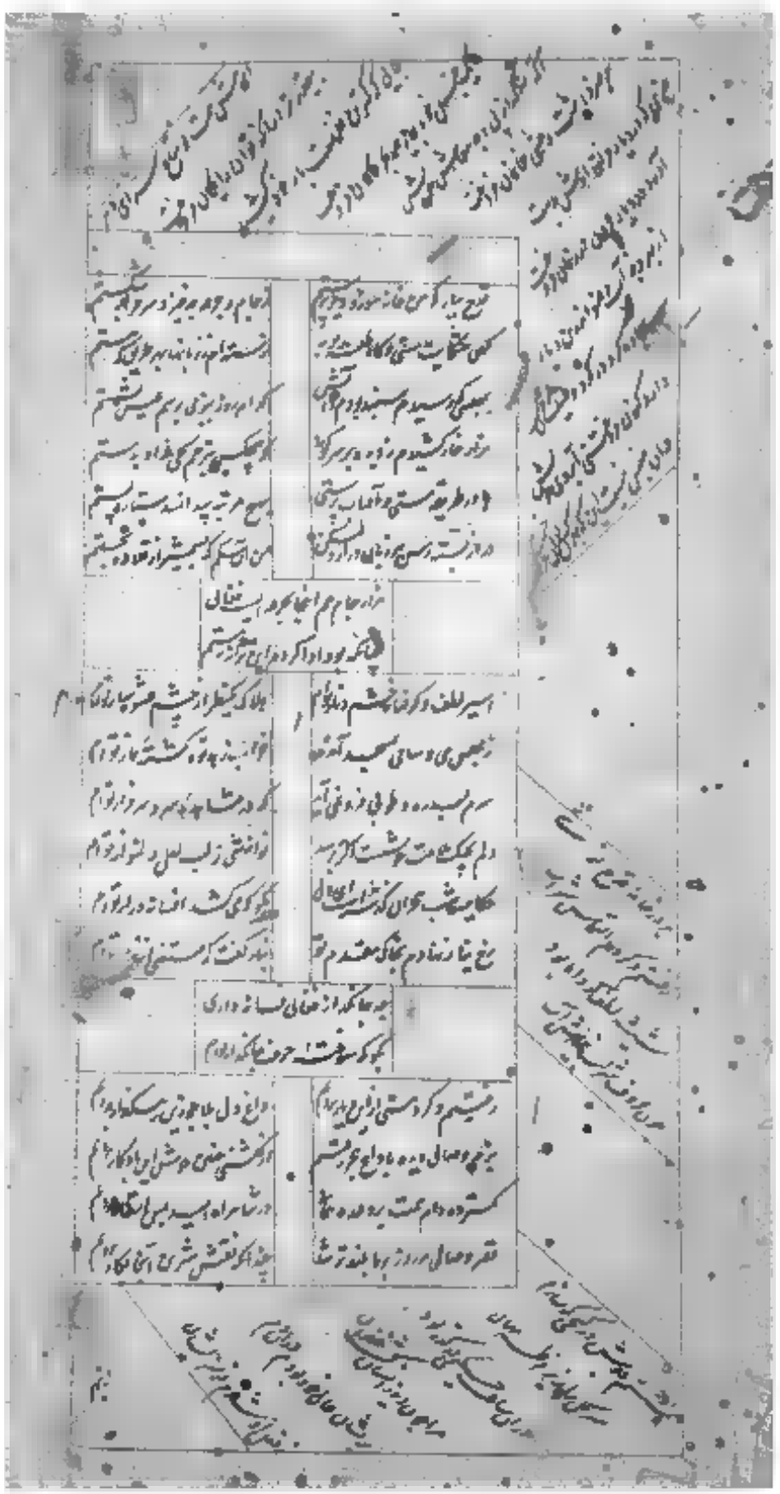

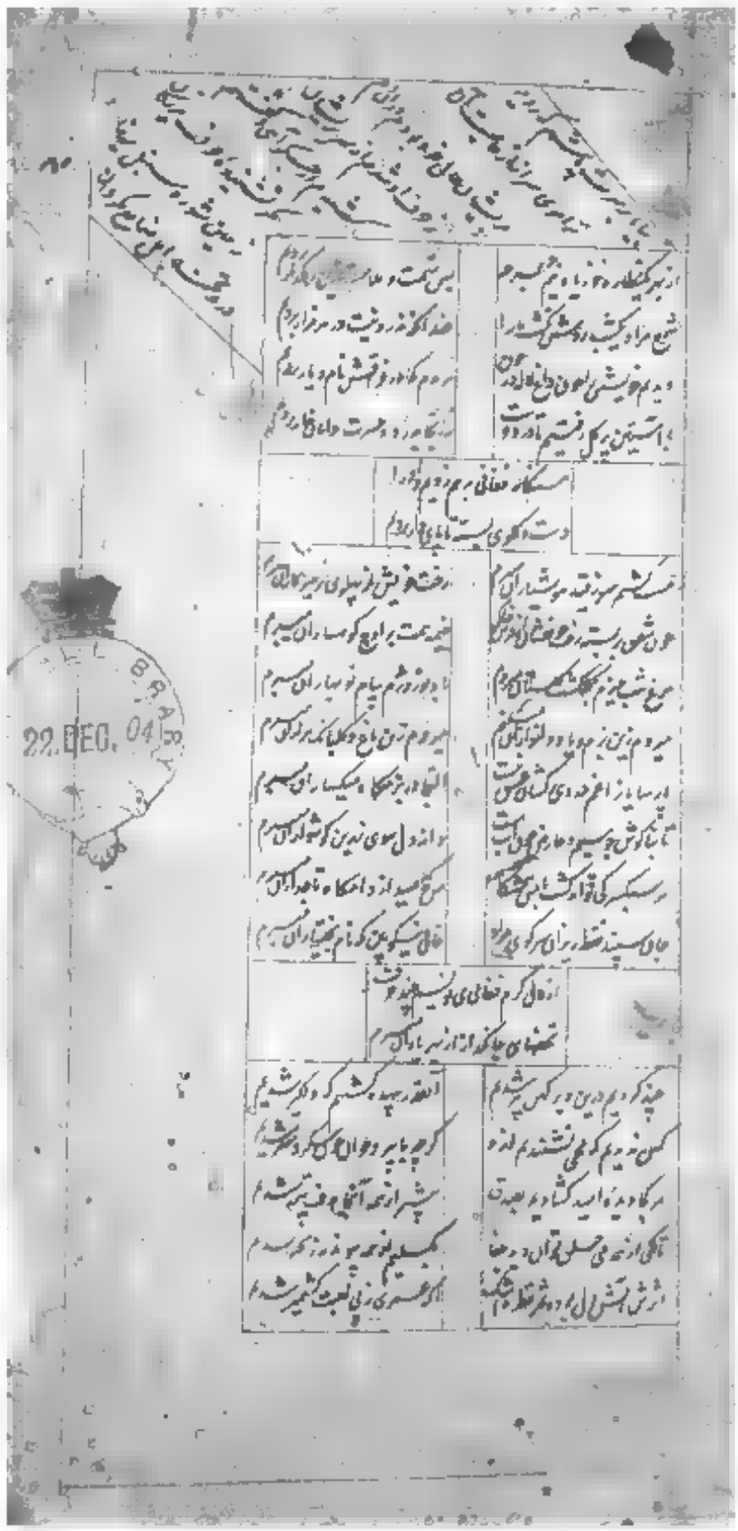

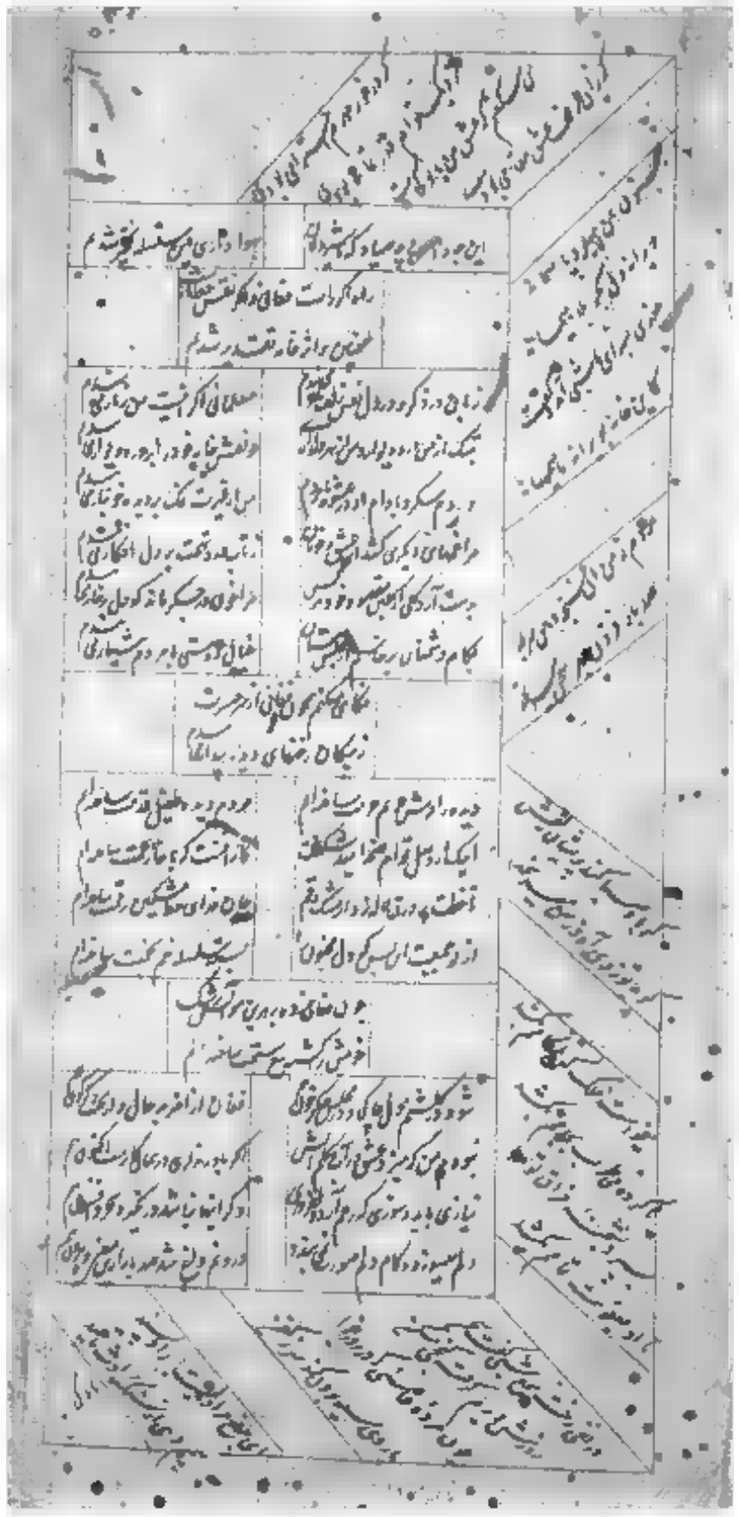

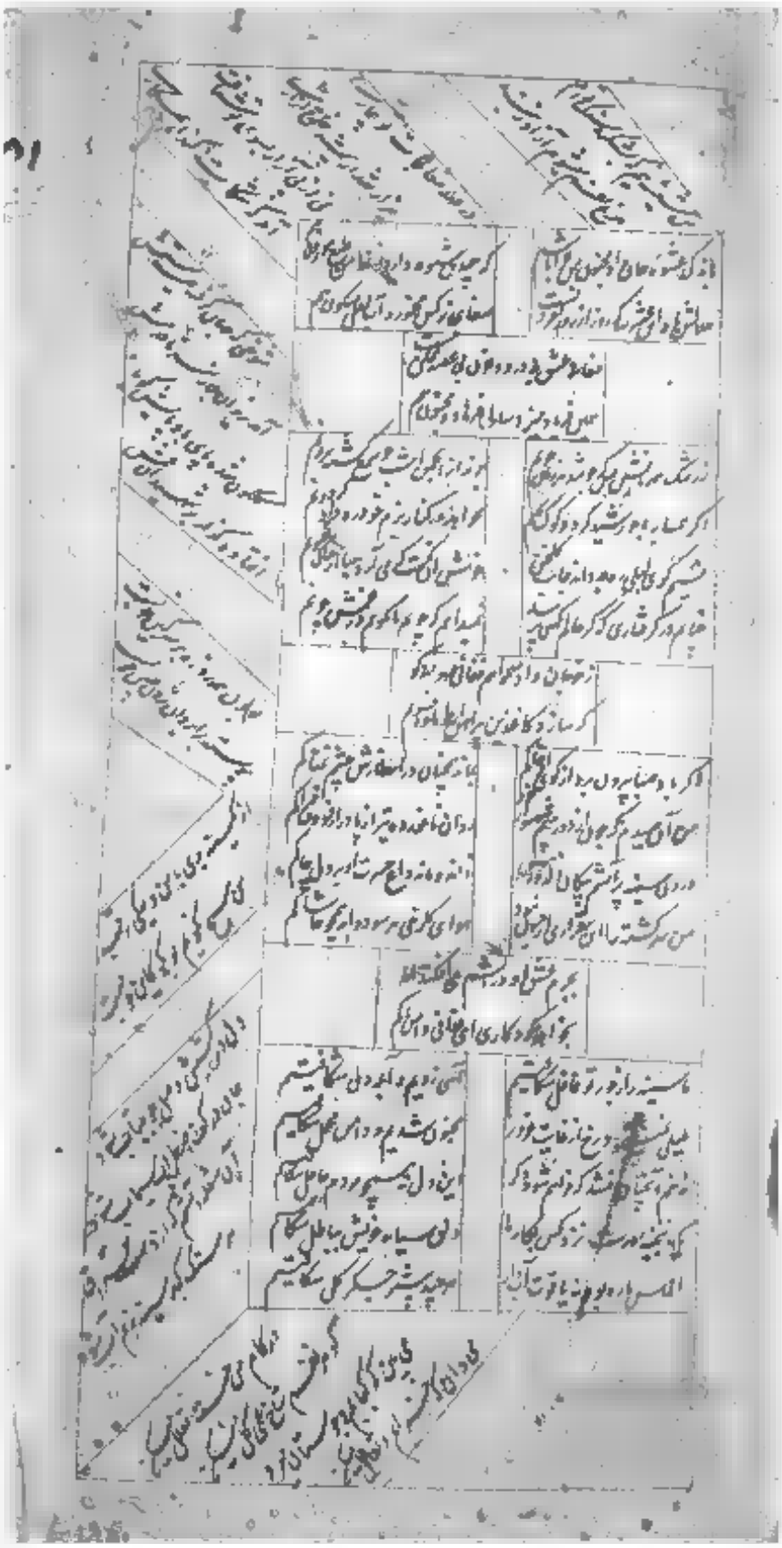

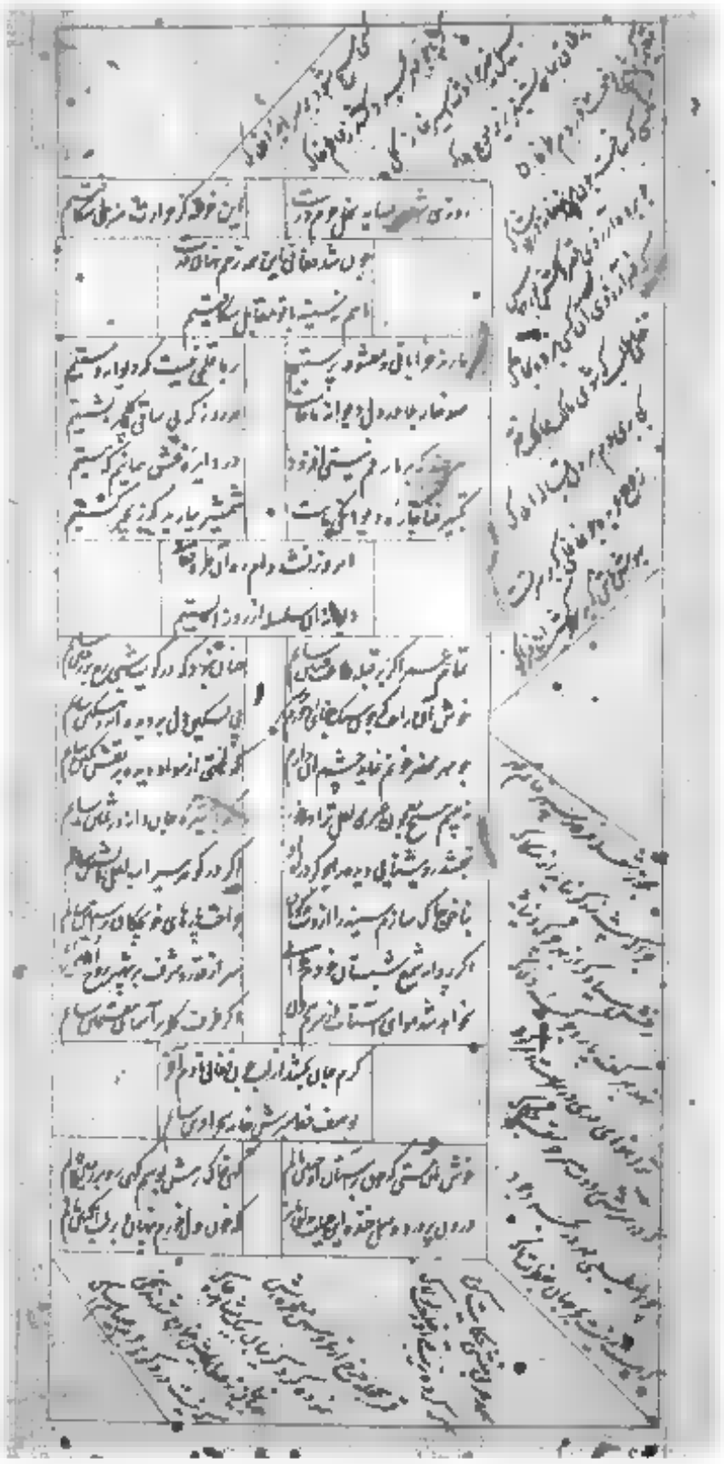

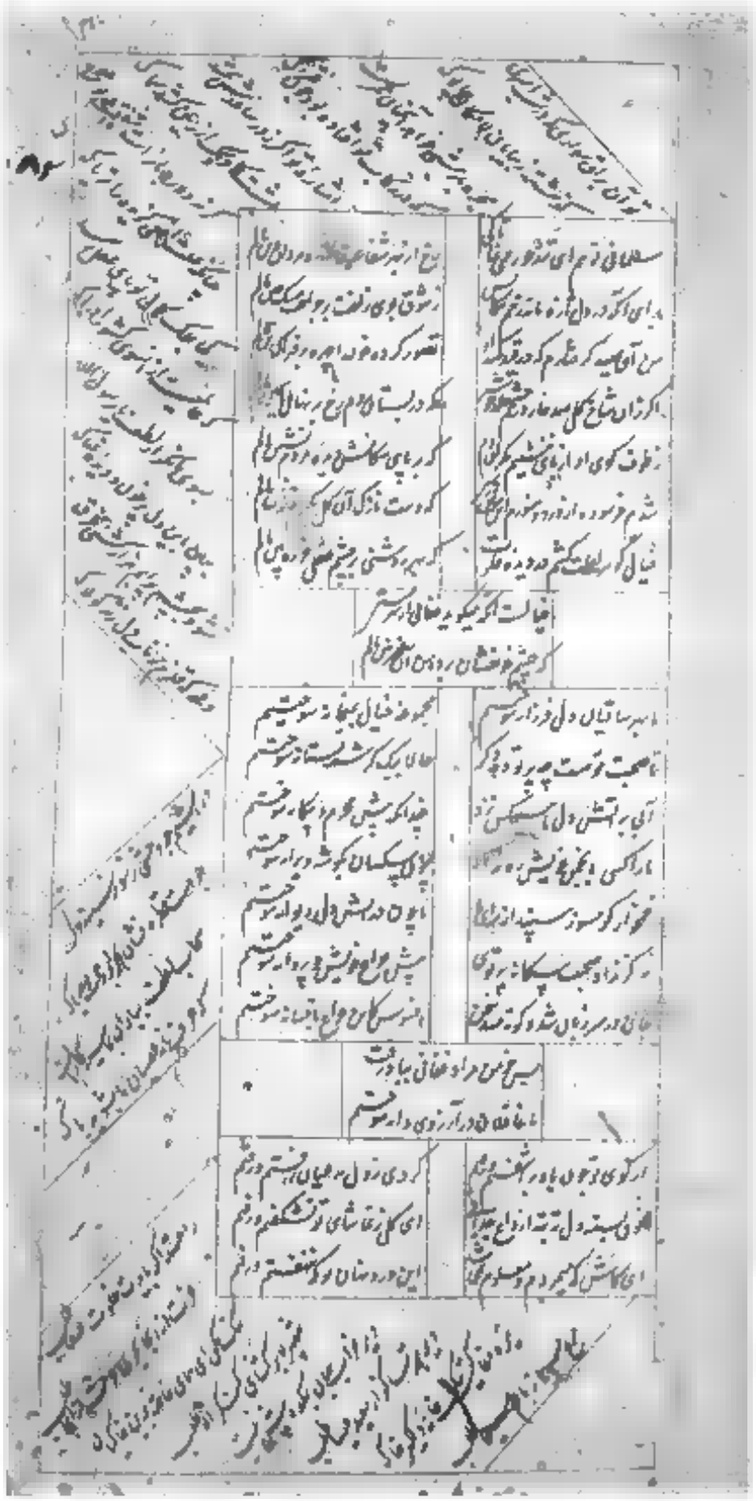

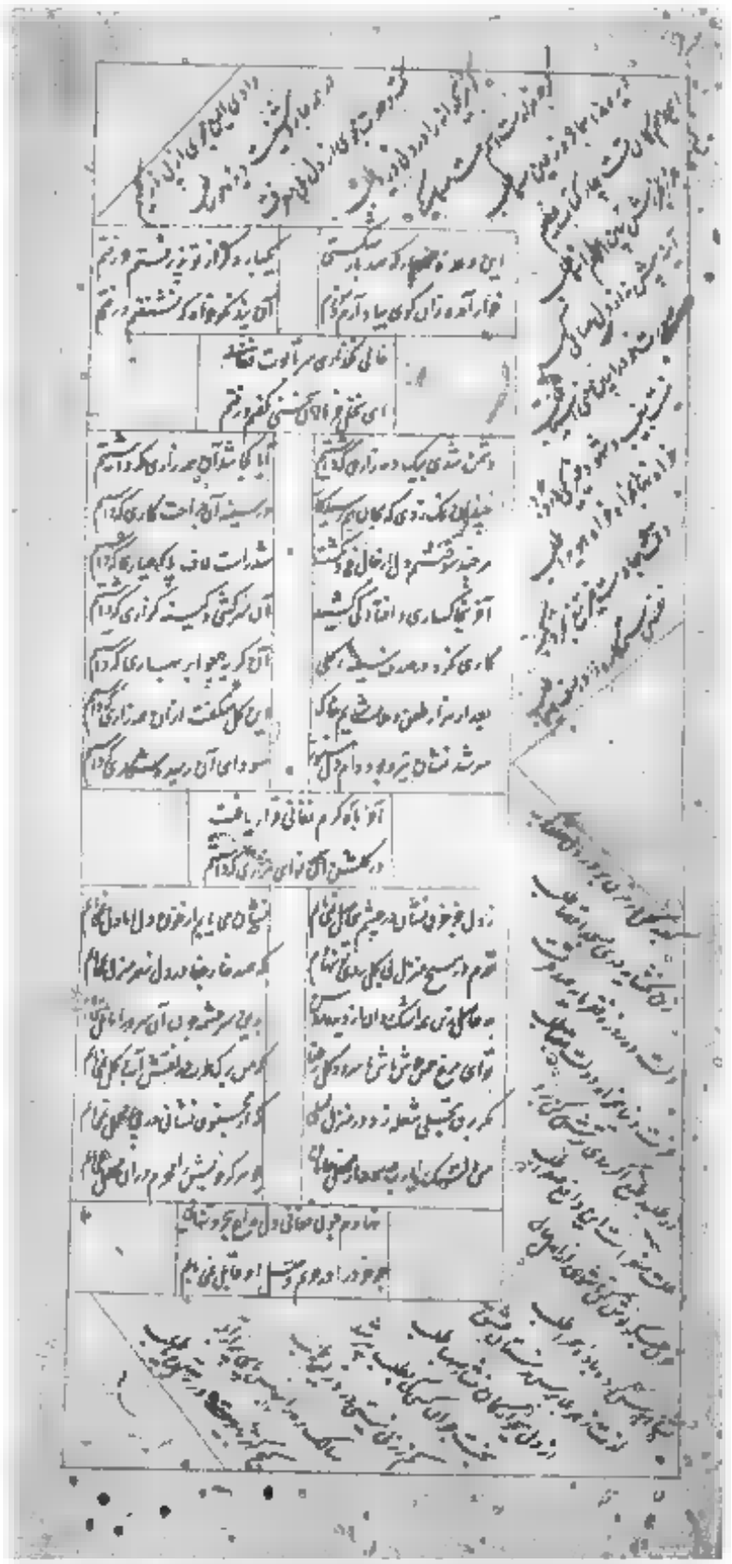

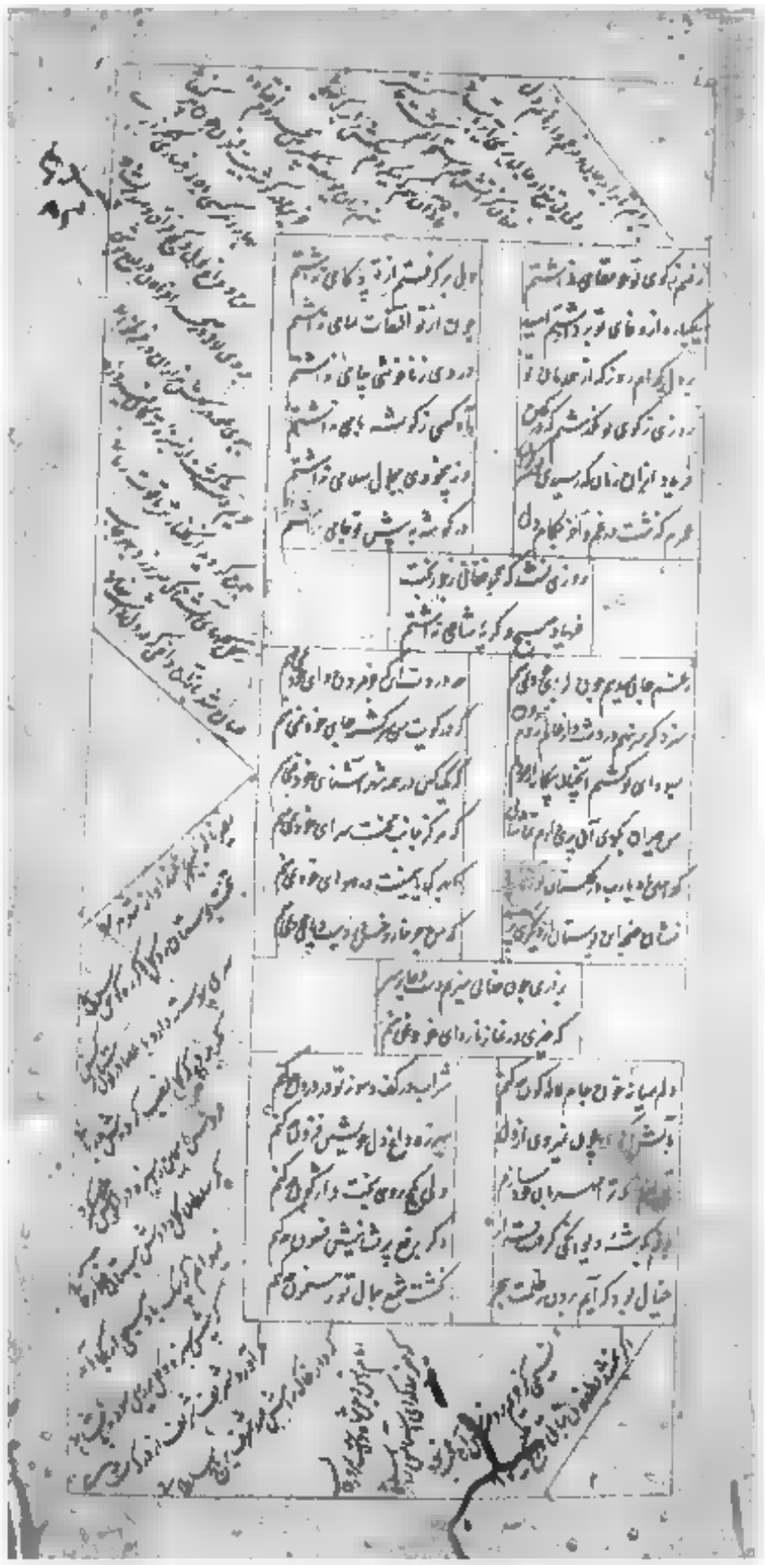

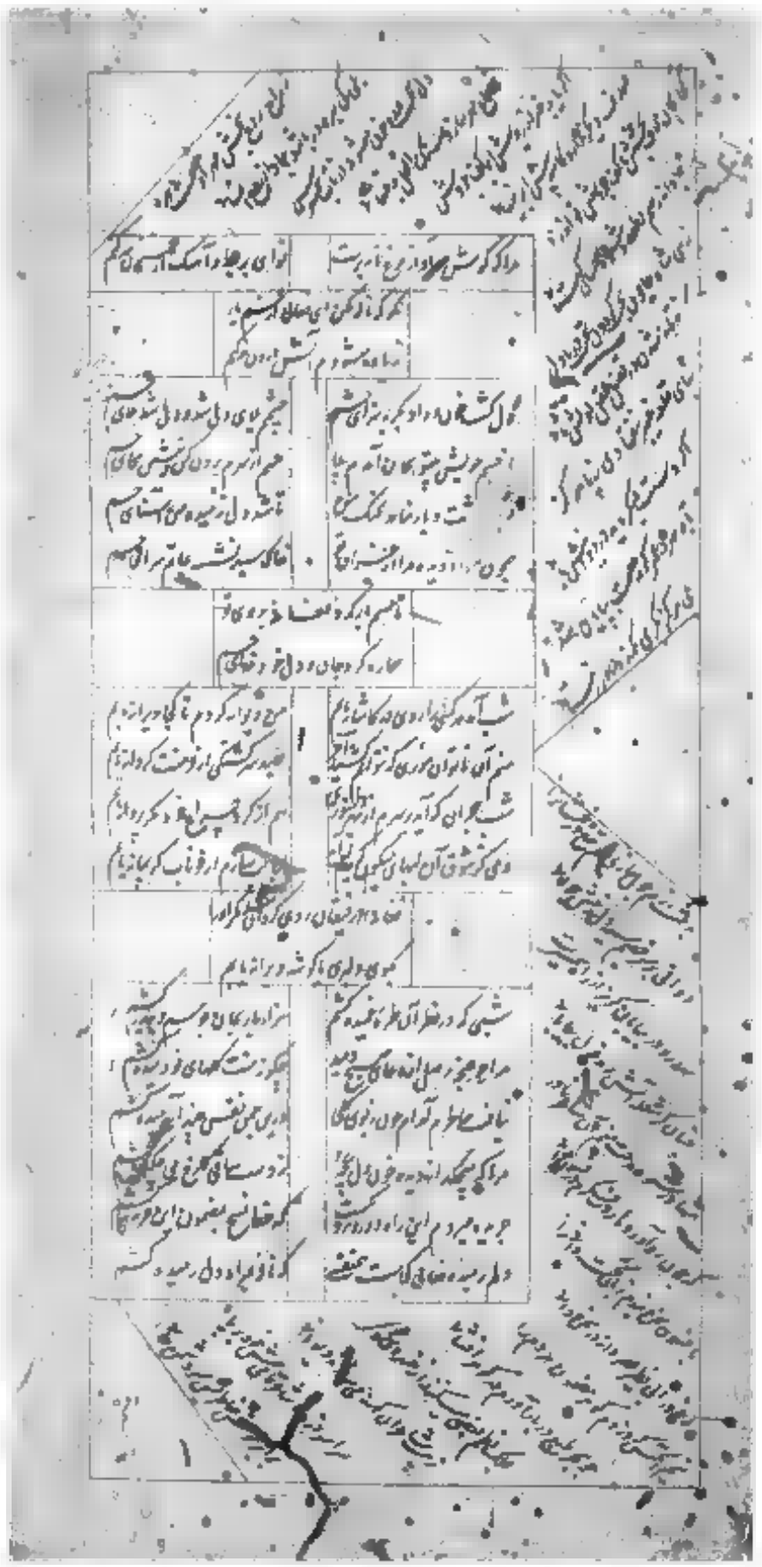

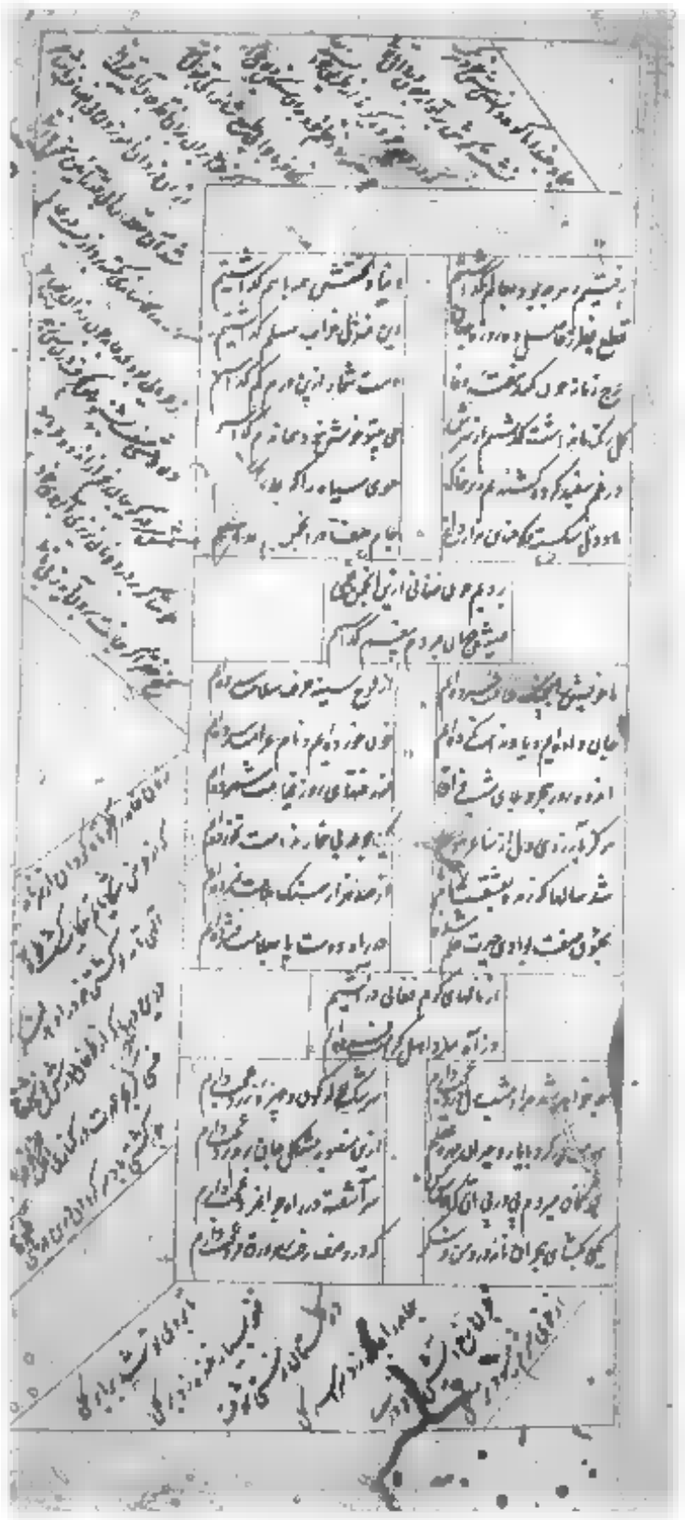

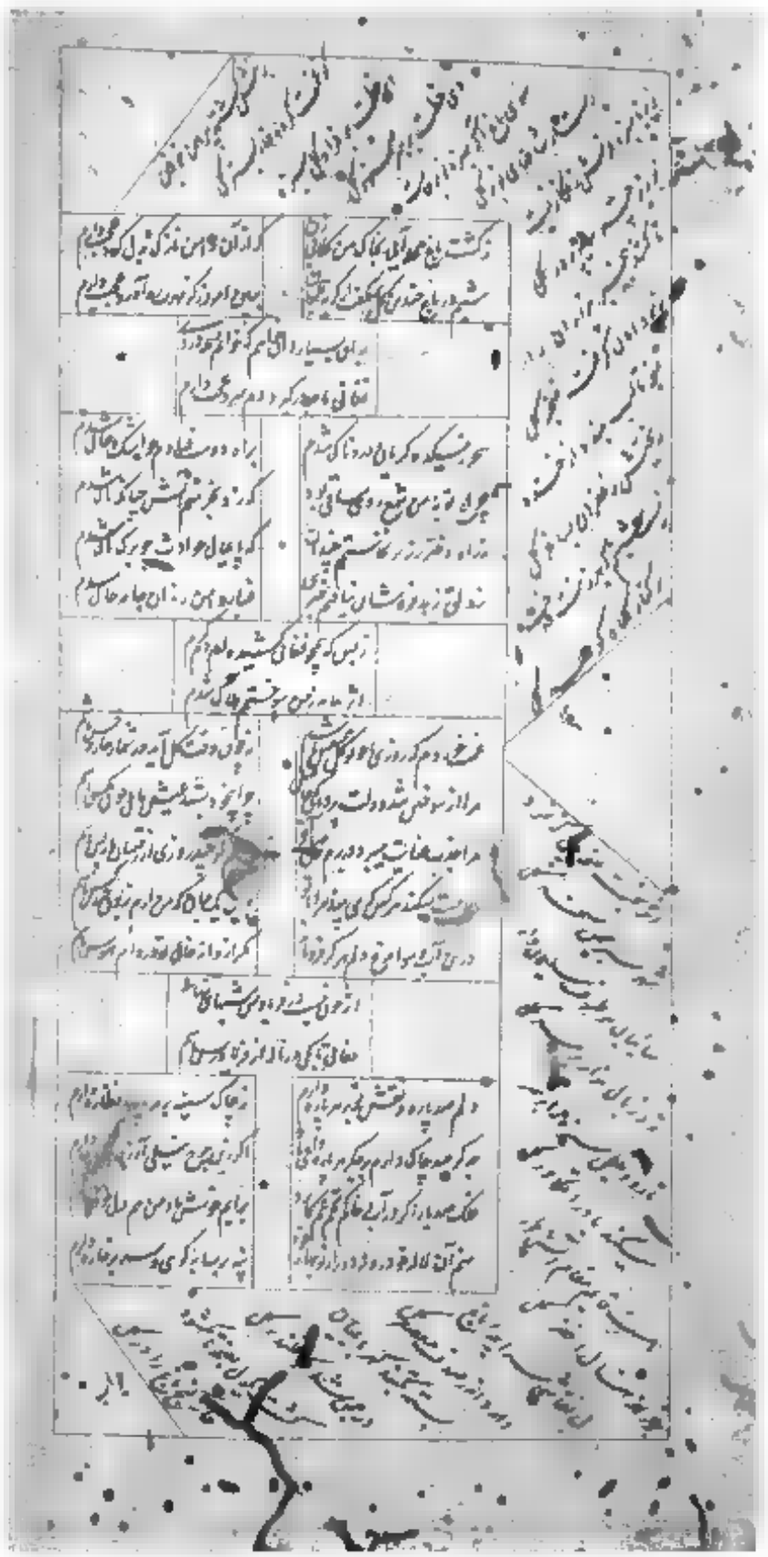

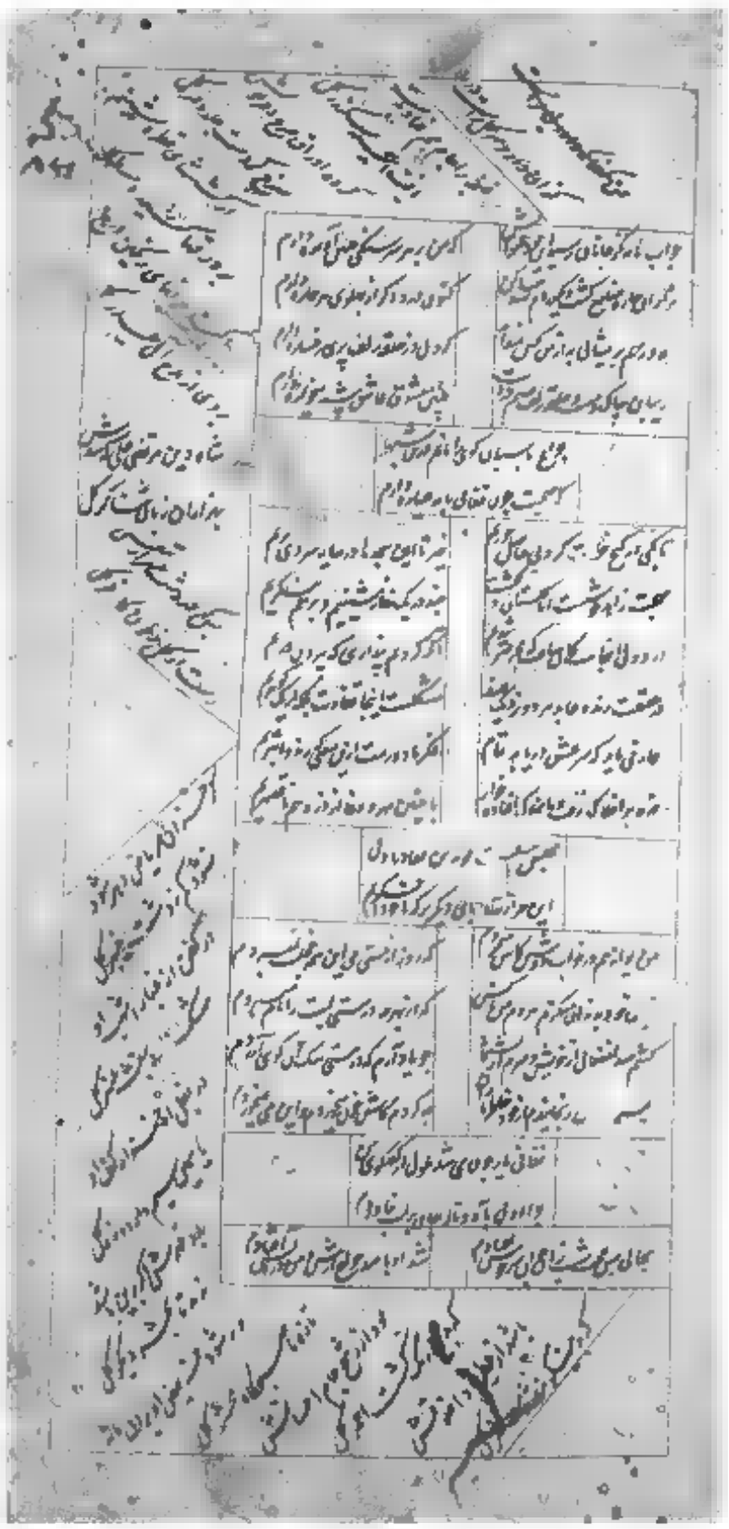

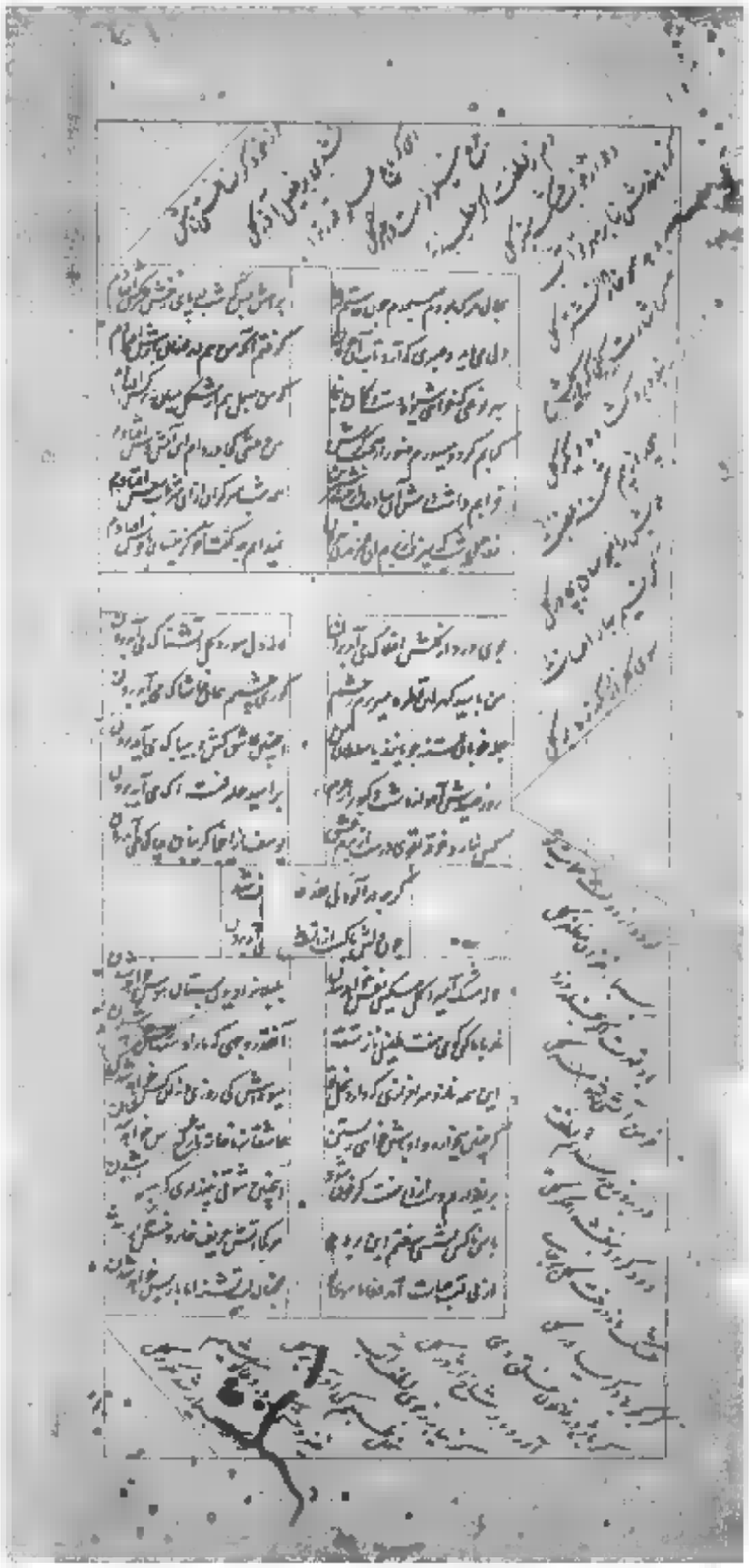

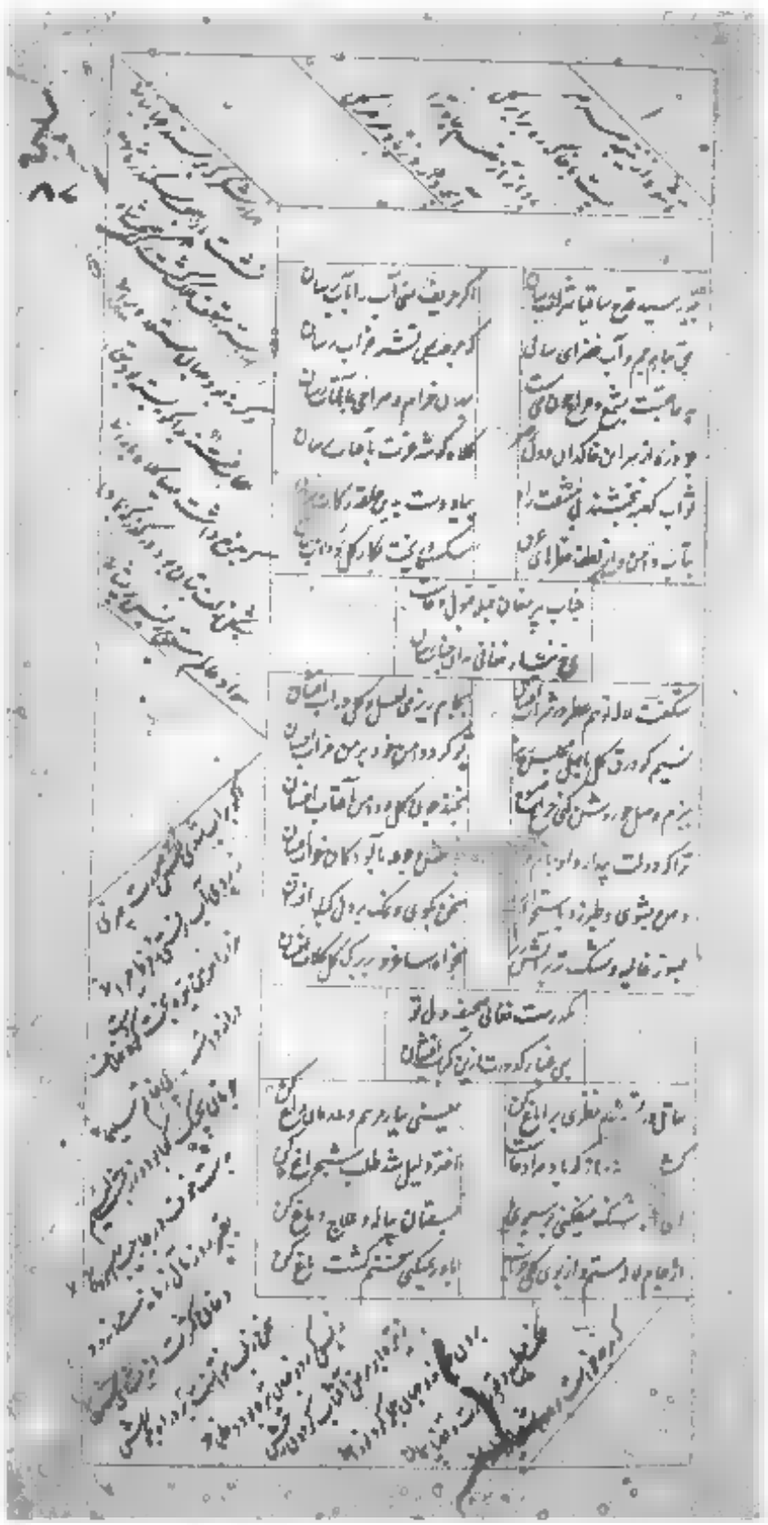

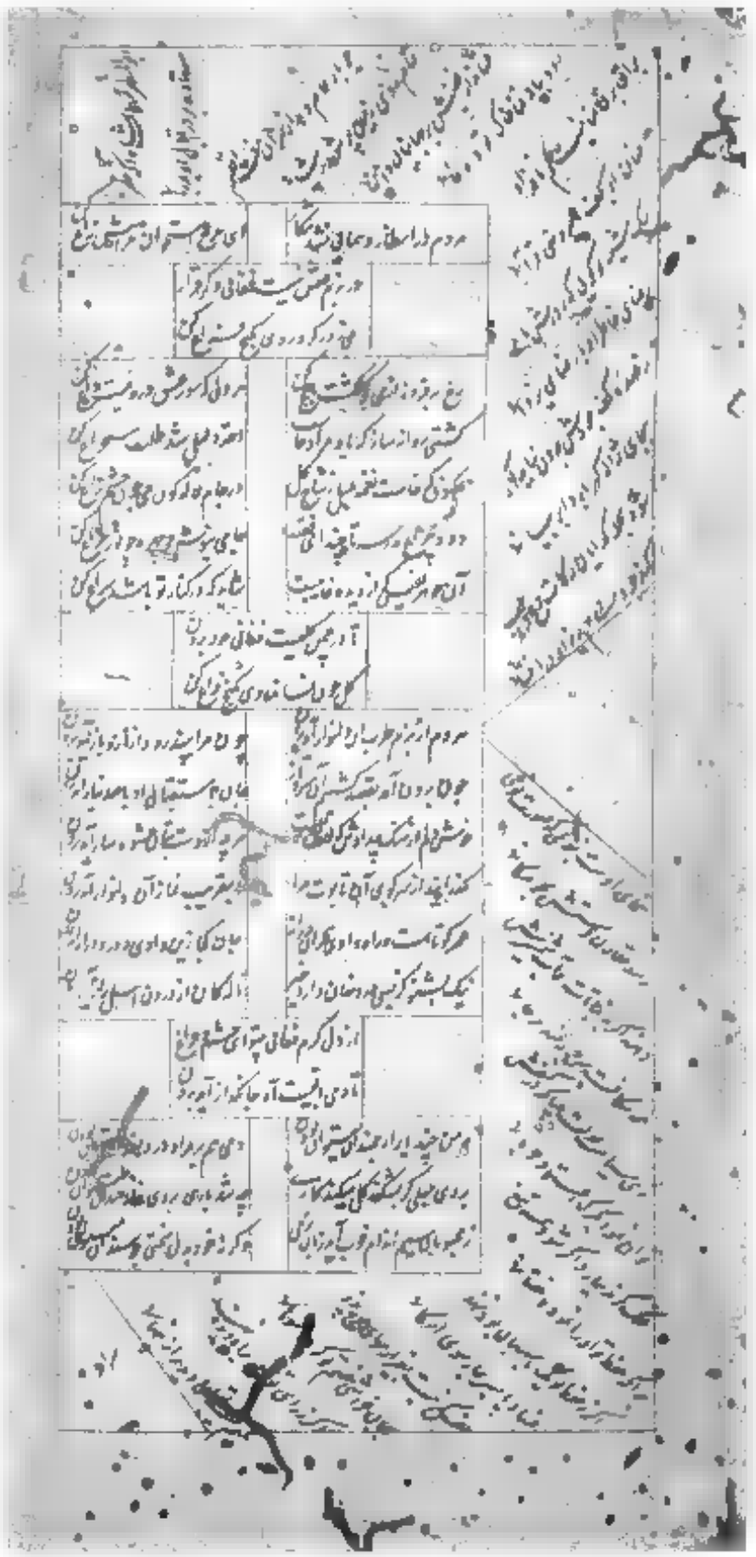

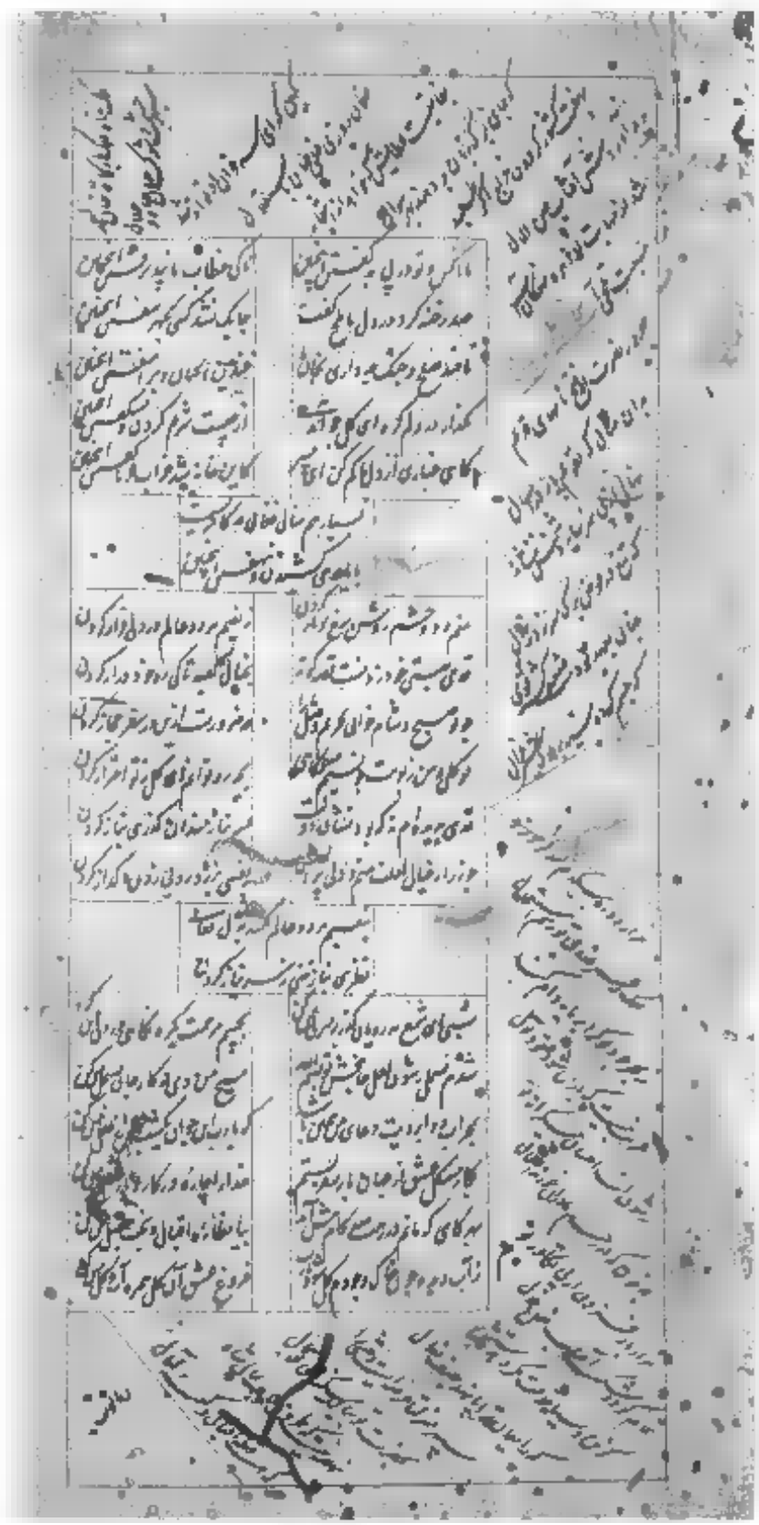

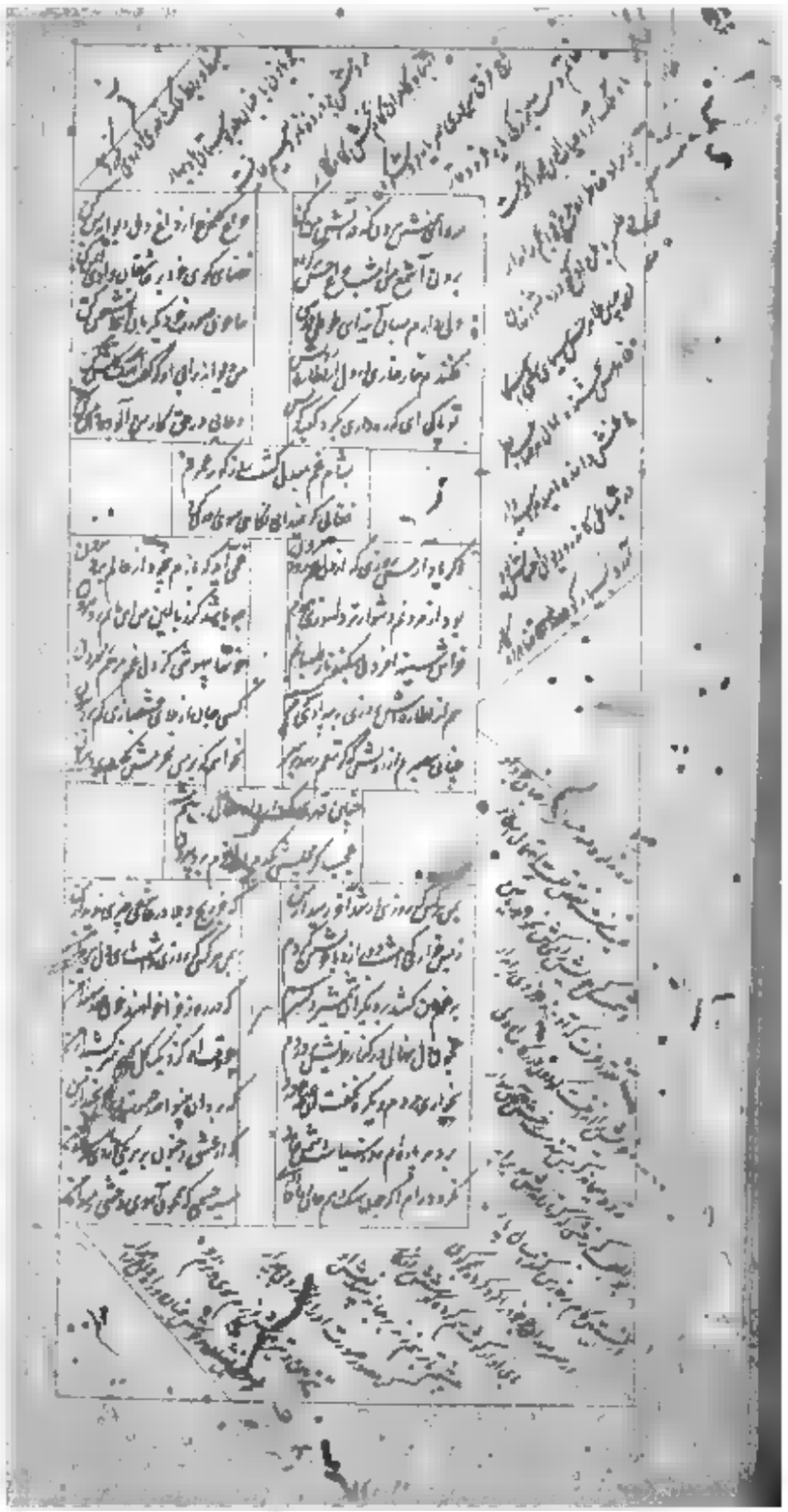

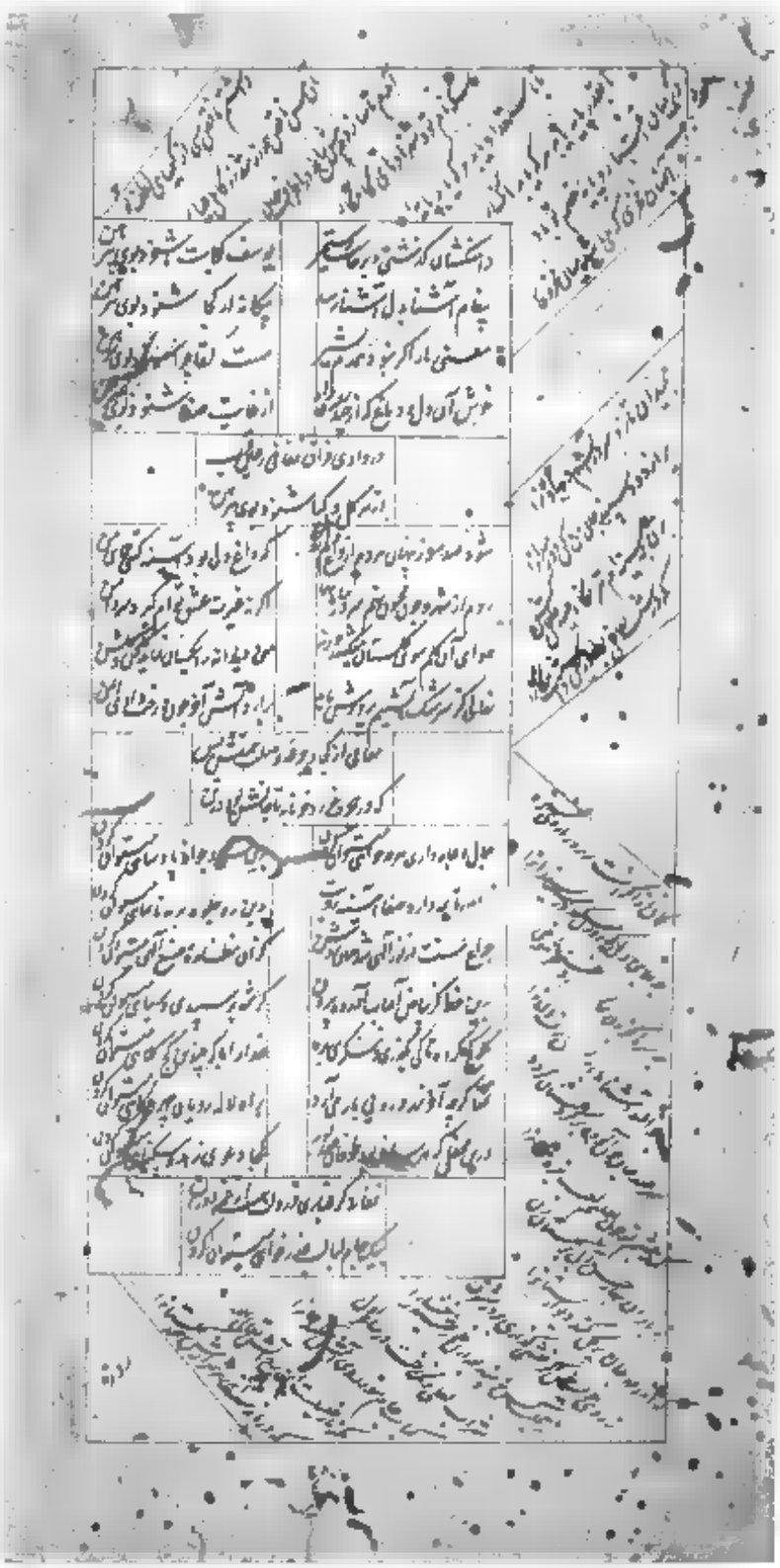

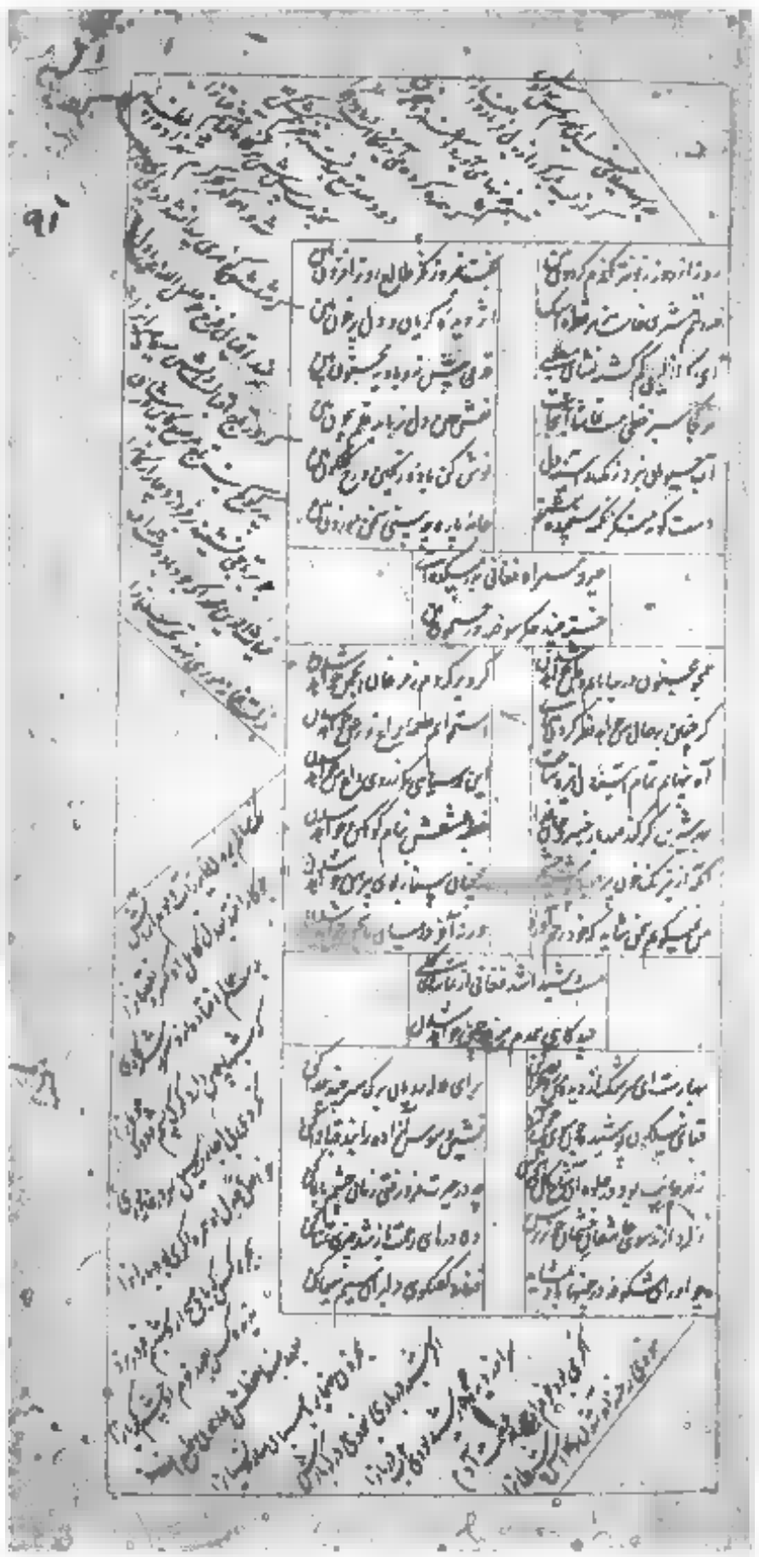

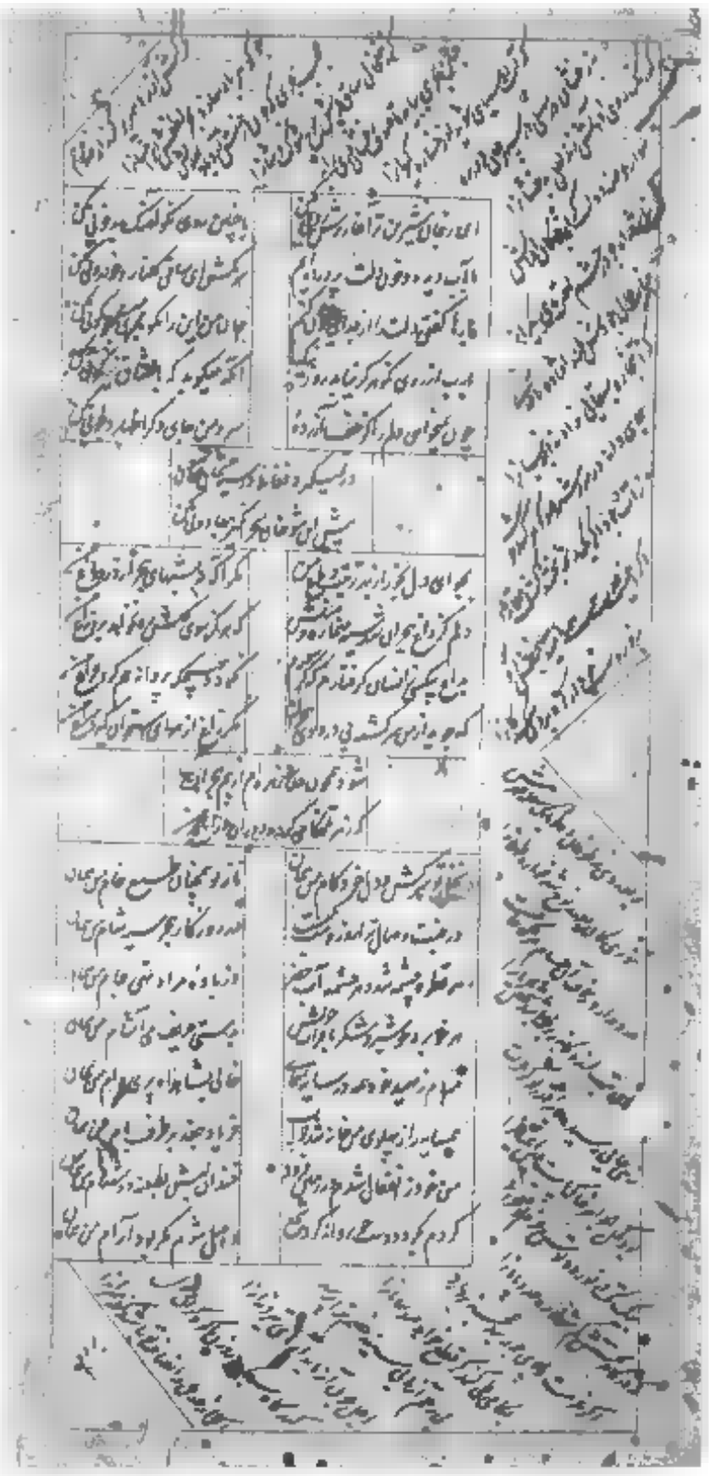

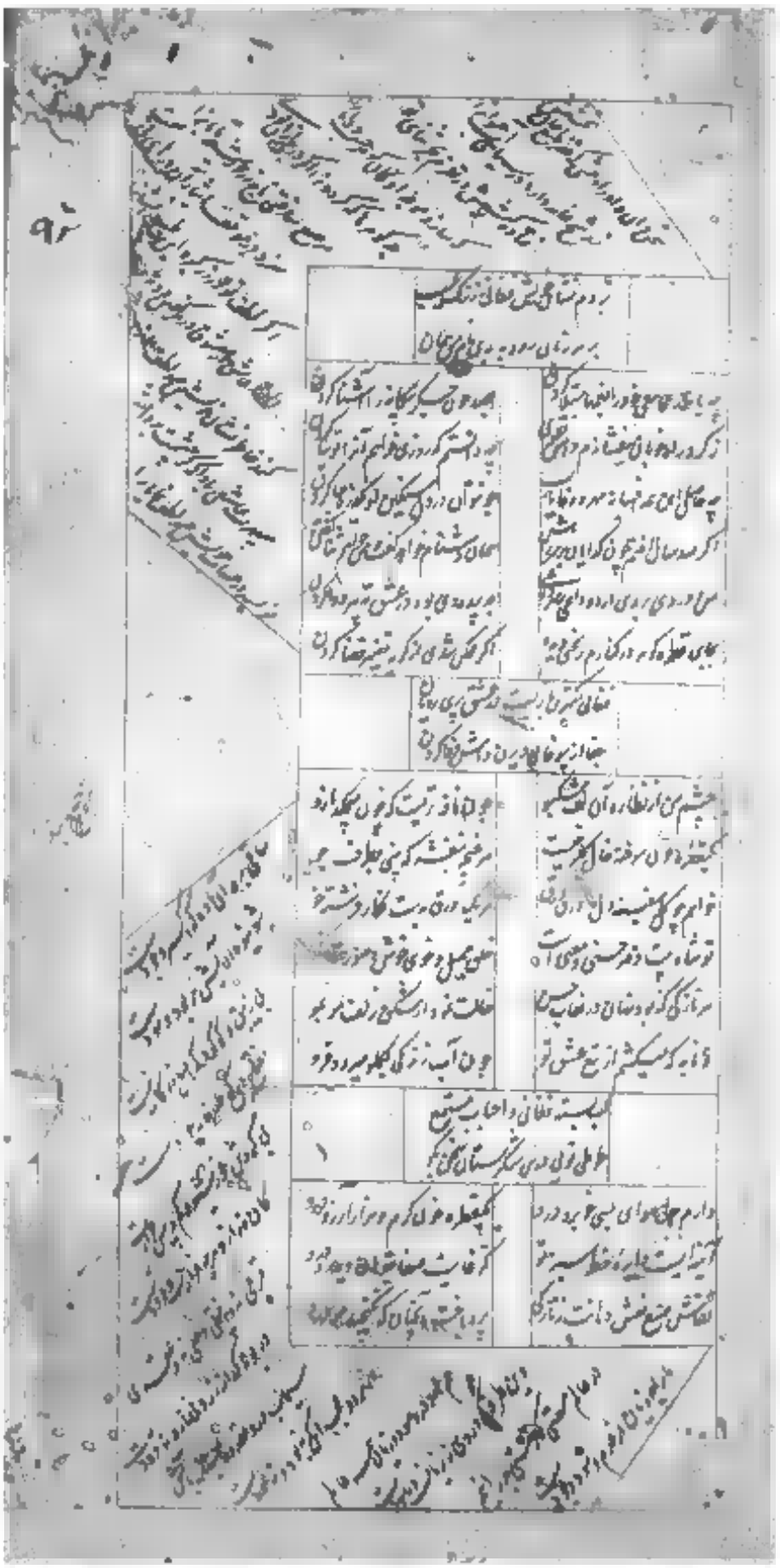

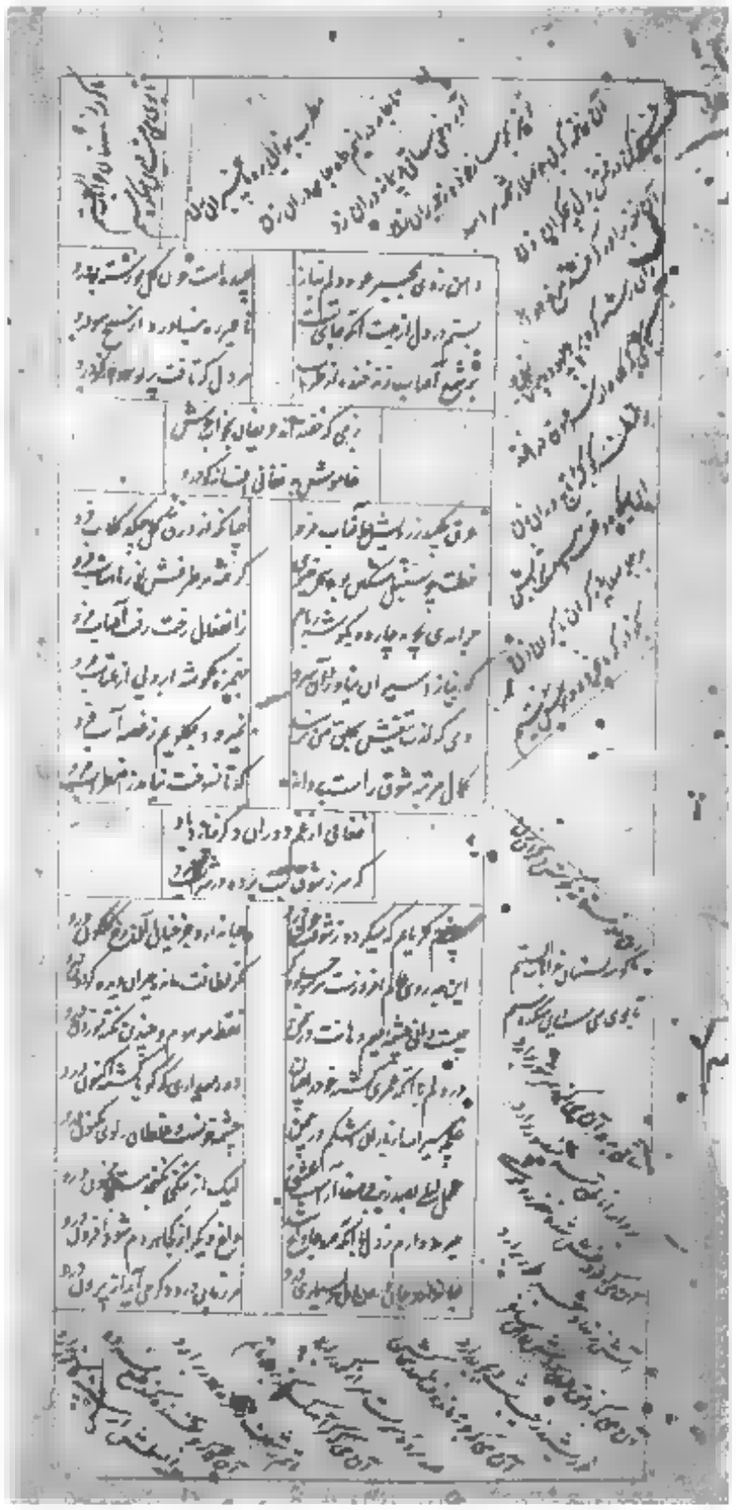

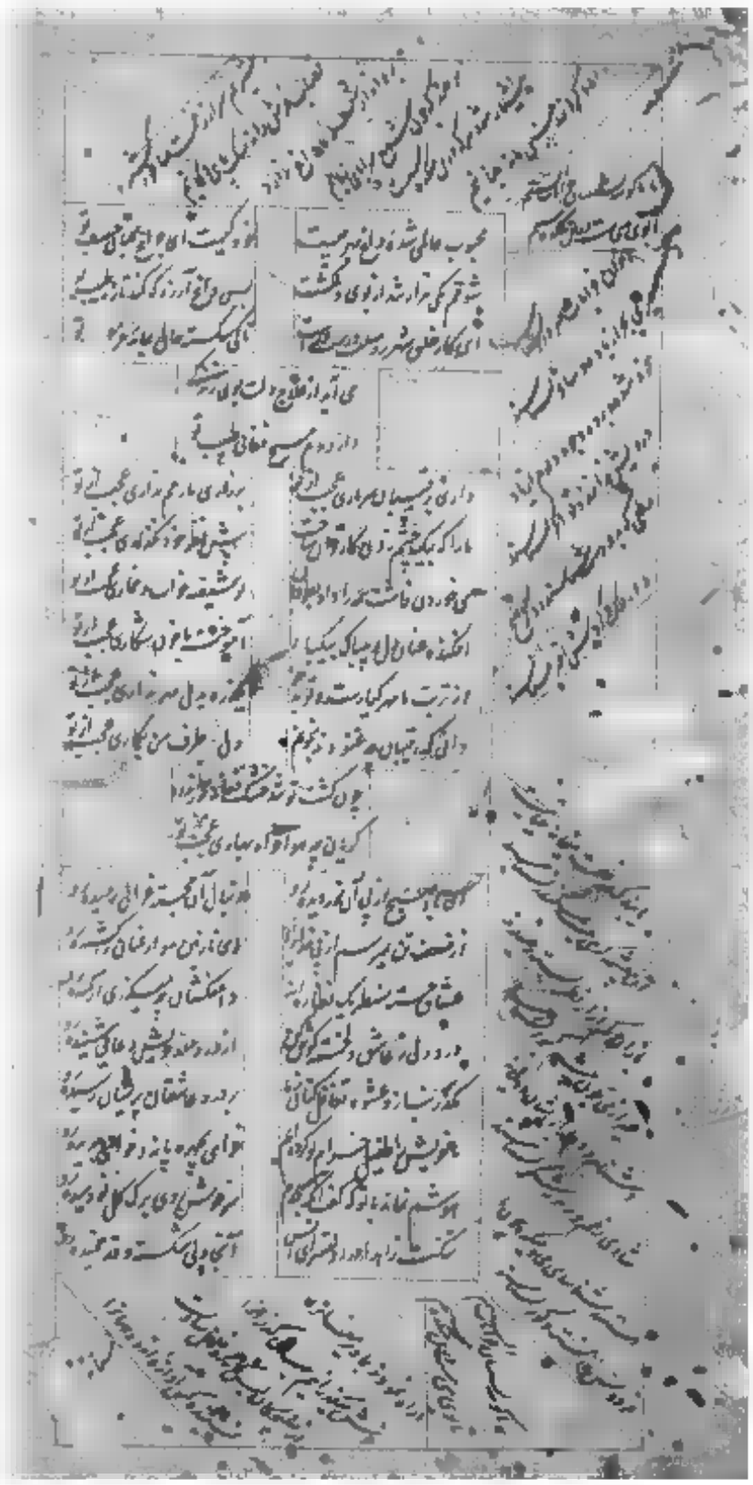

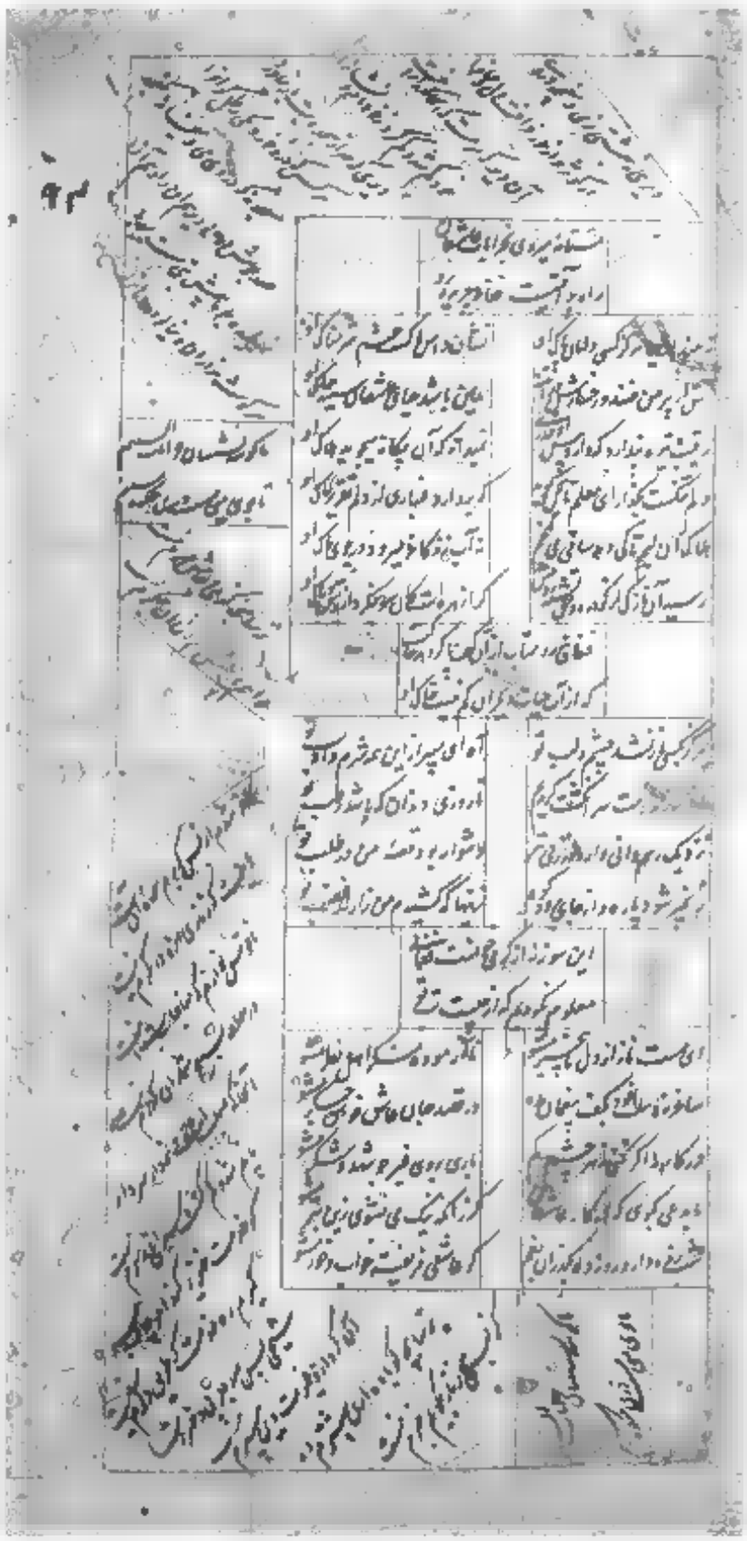

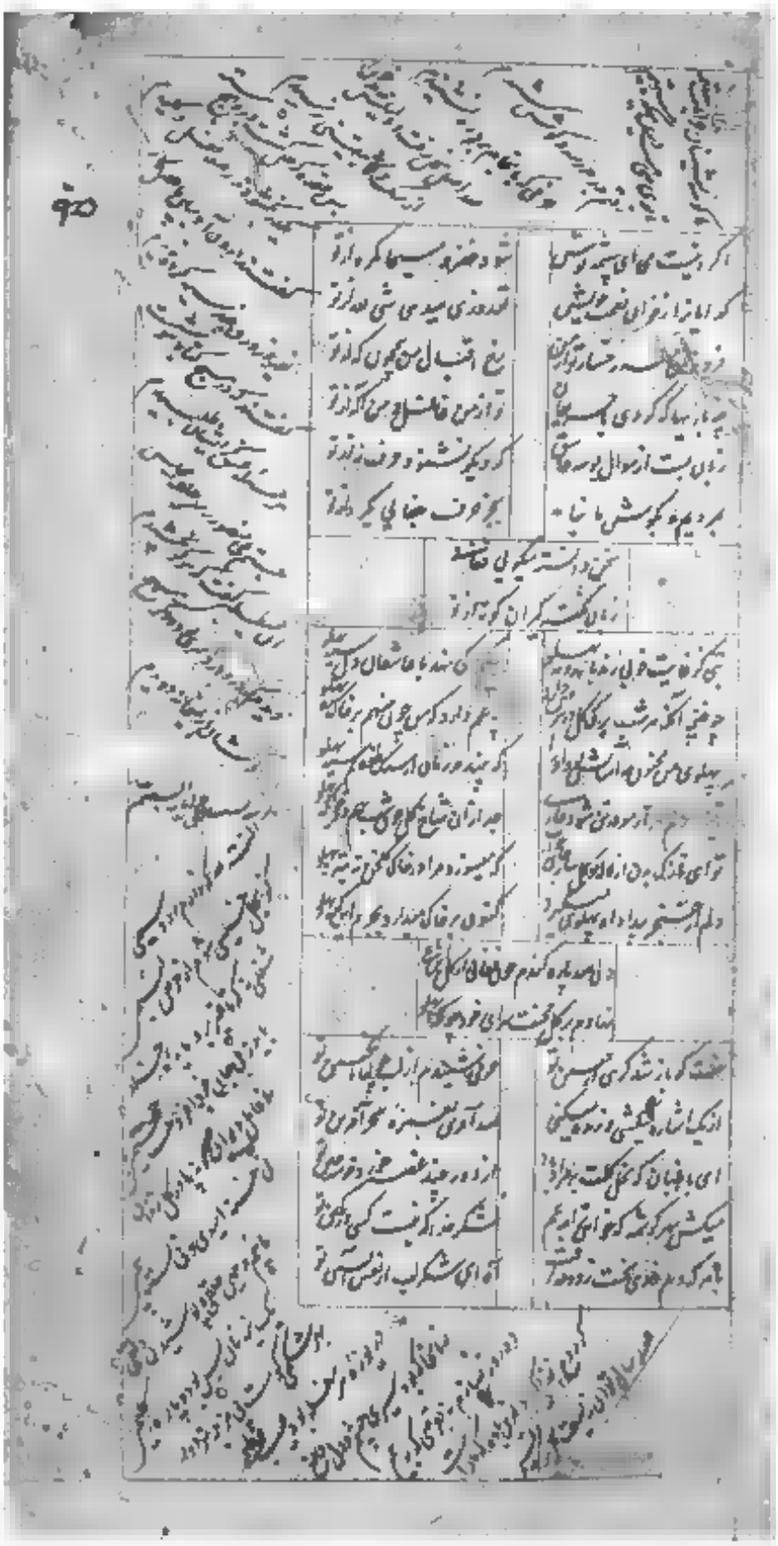

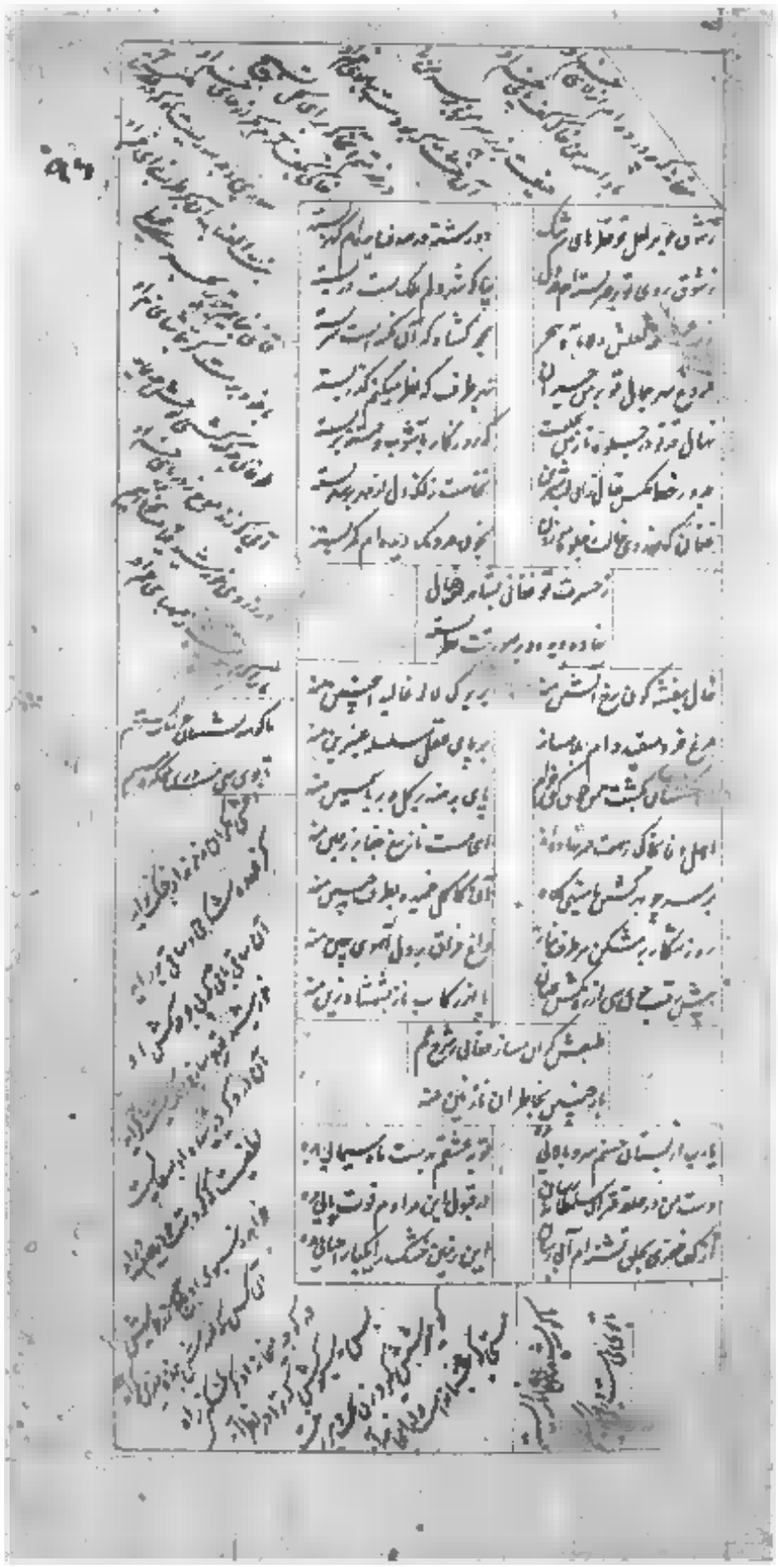

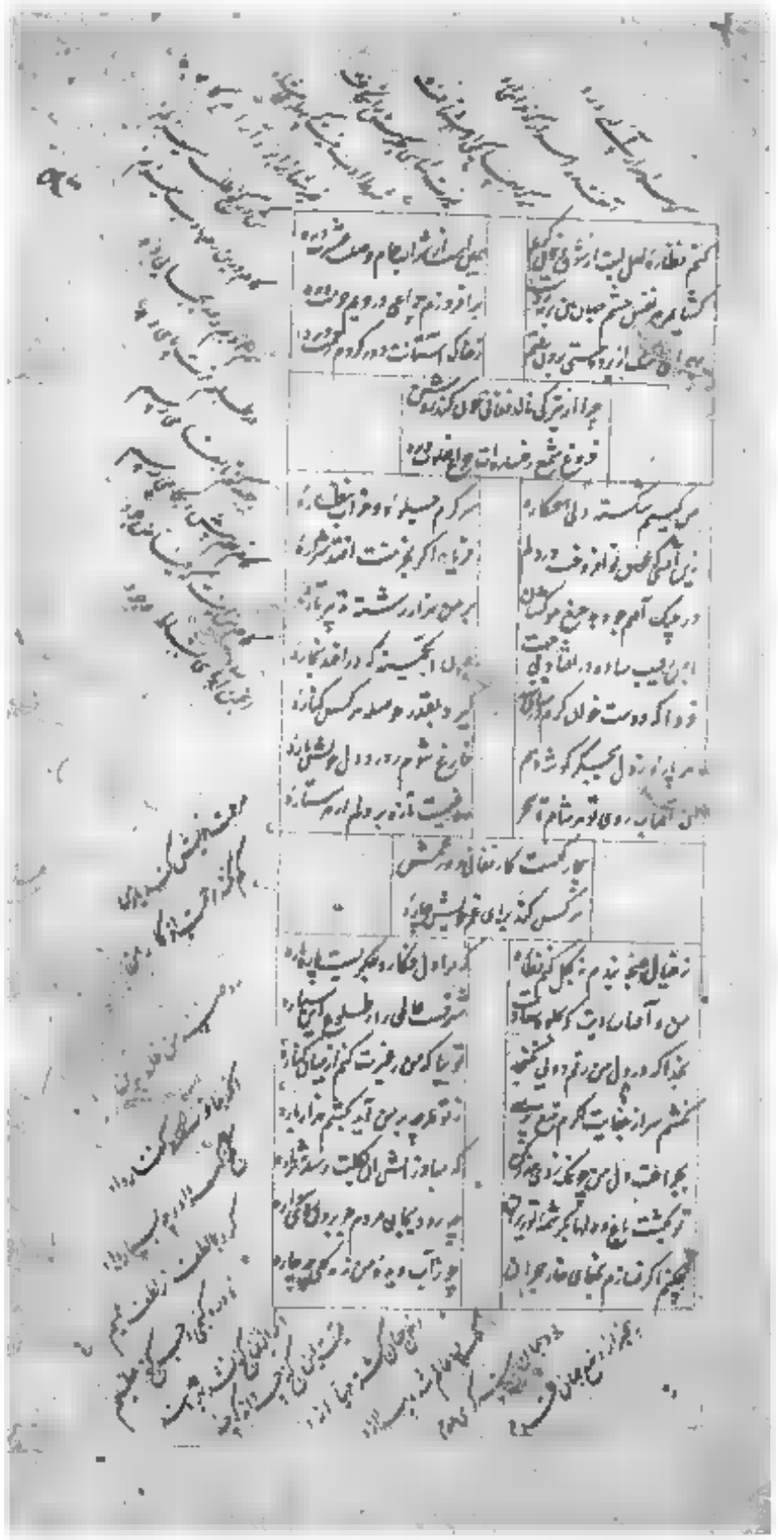

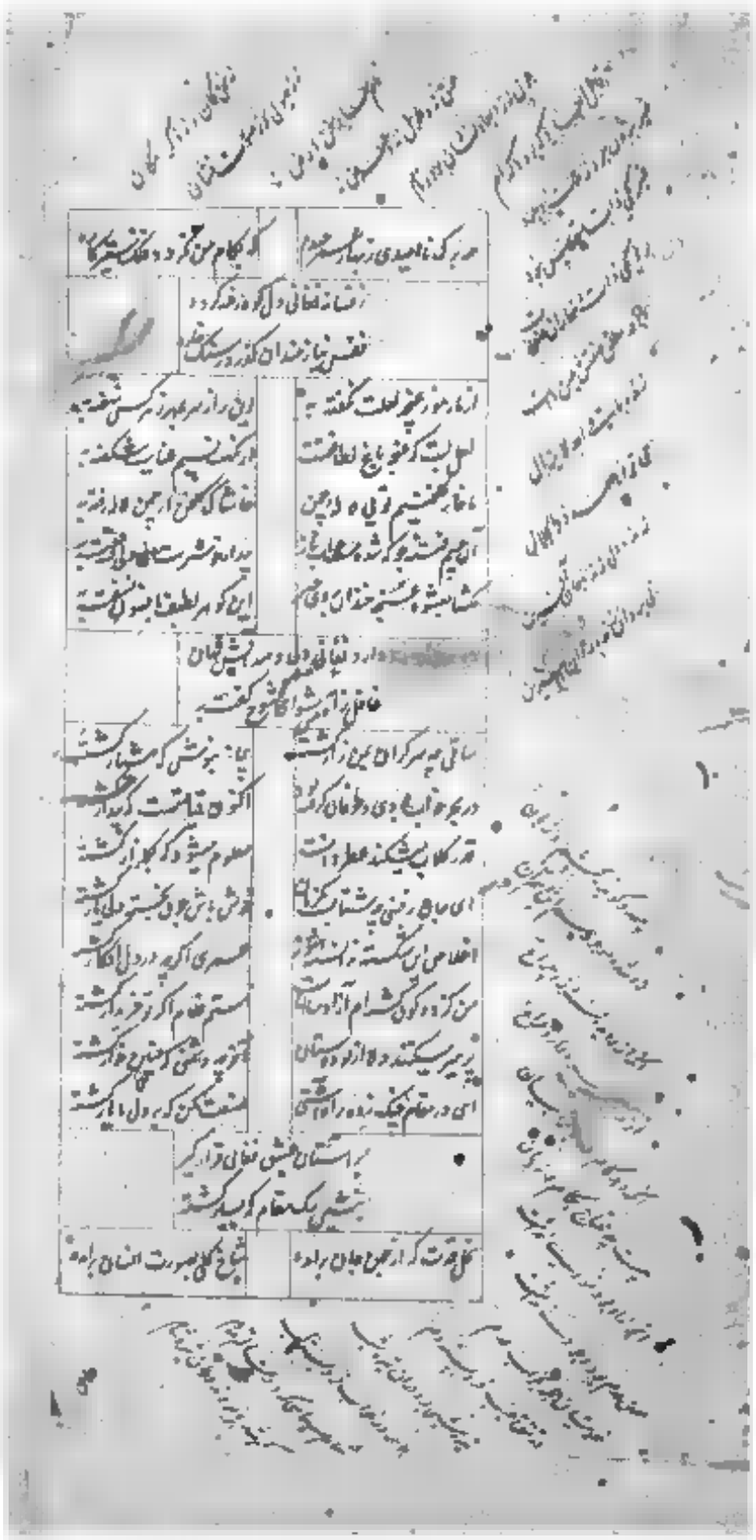

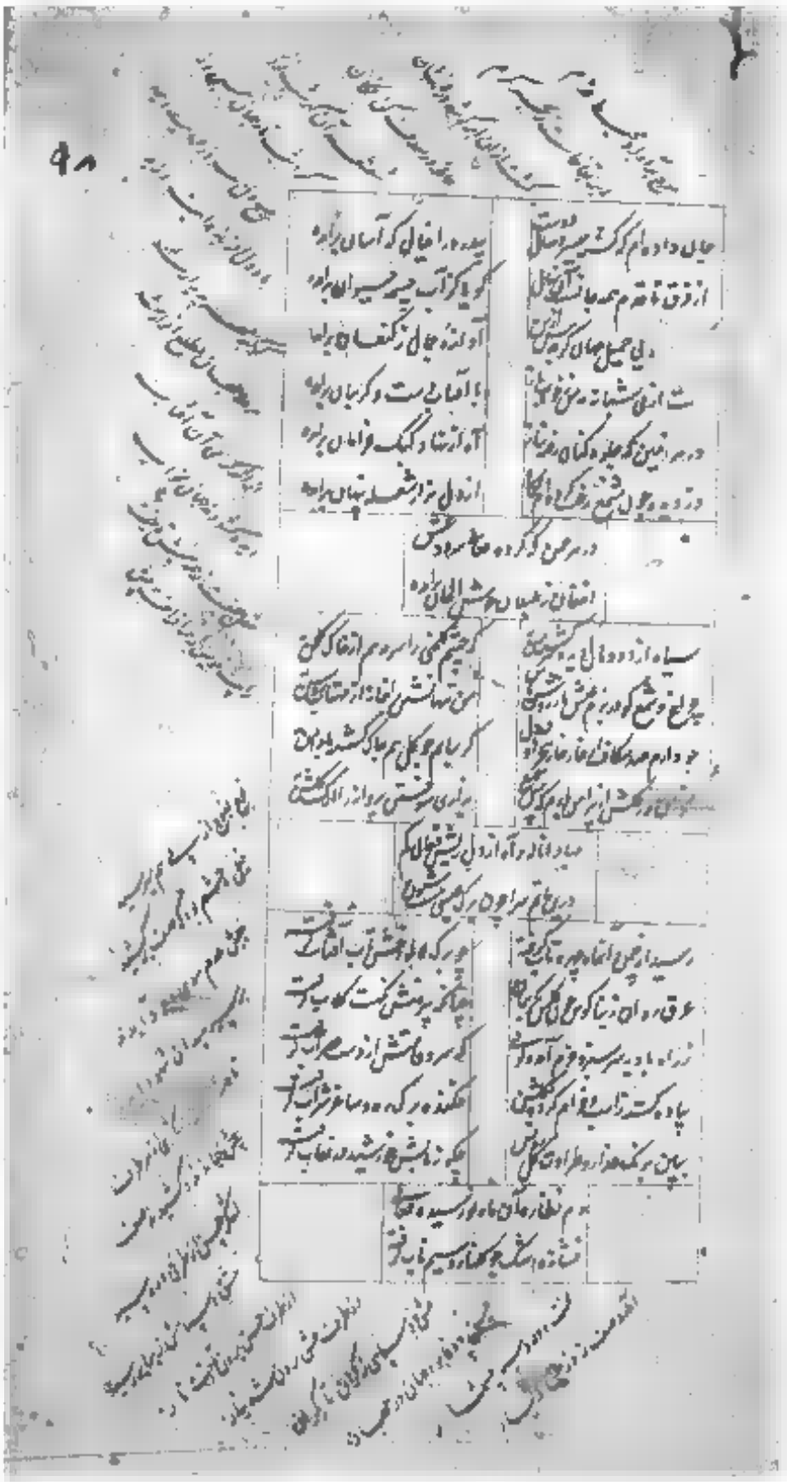

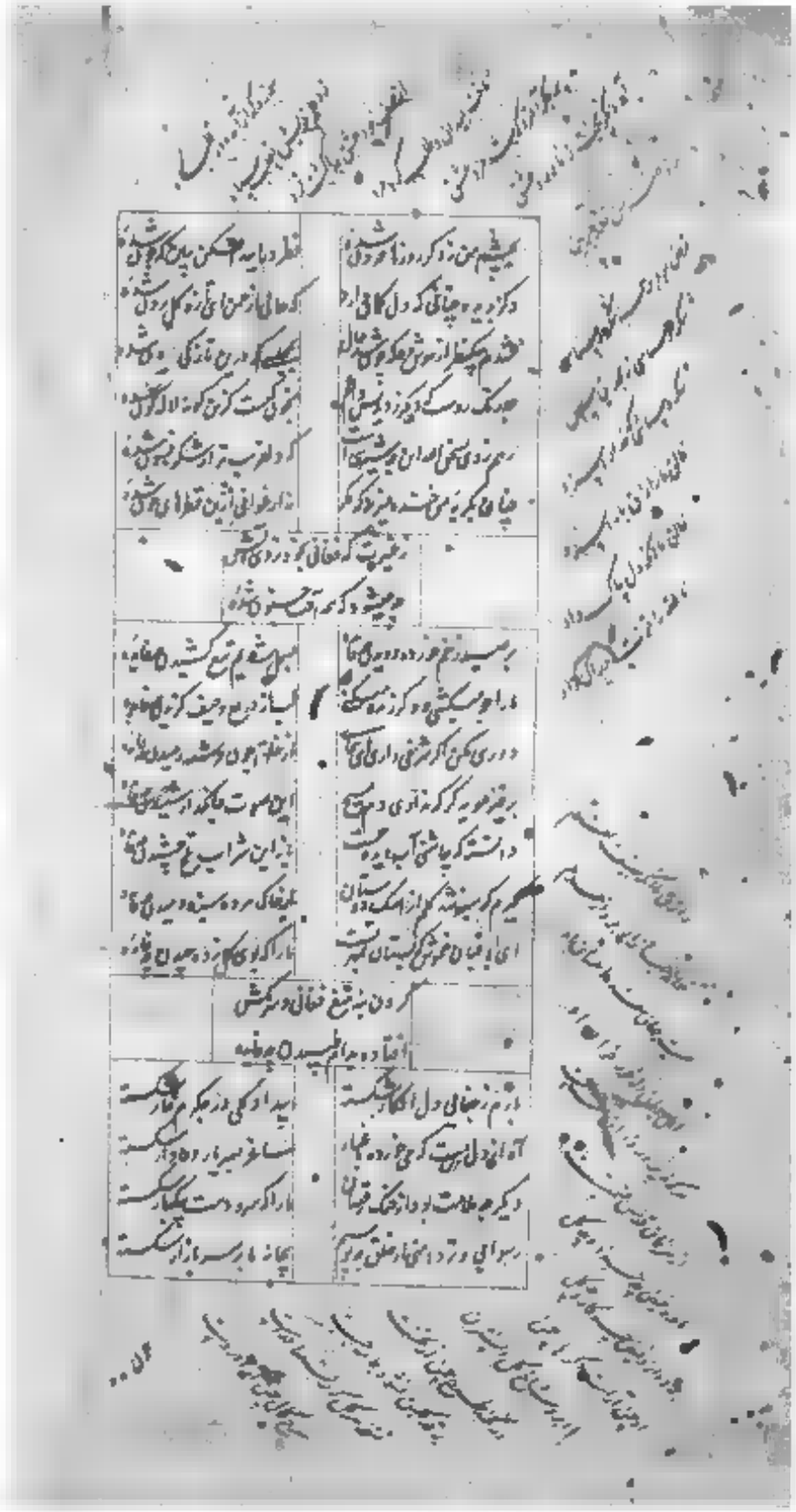

چون برگ گل و لاله رونق گشته بستان
جام طرب ما که گلزار شکسته

در گلشن عشقم نظر انداز بعبرت
تا سوخته بینی در و دیوار شکسته

این مستی از آن ره بدرونست فغانی
امروز خمار تو مگر یار شکسته

خلقی بحسن خویش گرفتار دیده‌ام
زان ناز میکنی که خریدار دیده‌ام

چندانکه خشم و ناز کنی زار زار شوم
زارم کشی چه اگر مرا زار دیده‌ام

گوشی بعزت دگران عشق جان من
کو پا که در میانه مرا خوار دیده‌ام

سوز و گداز ما مکن ای شمع بر طرف
در یک زمان که جانب اغیار دیده‌ام

بزمش ندیده سجده کنی از برون در
ای دل ز کعبه سایه دیوار دیده‌ام

امروز مستی تو فغانی فزونترست
معلوم میشود که رخ یار دیده‌ام

عمریست کز سر ما میل مراد رفته
شادی و کامرانی ما را ز یاد رفته

از برق ناامیدی آتش بجان فتادم
در آه بیمرادی هستی بباد رفته

در غنچه دل ما رنگ بهی نمانده
در کار بسته ما بوی گشاد رفته

عشقست و صد ملامت گفتن چه سود ما را
کاین بر صلاح مانده وان بر عناد رفته

در عاشقی و رندی گشتم چنانکه بر من
در آسمان فرشته بی اعتقاد رفته

روز و شب از غم دل این چشم خونفشان را
اشک از بیاض ریزان نور از سواد رفته

گردون اگر نبخشد کام دل فغانی
غمگین مشو که از وی این اعتماد رفته

کاکل بتاب رفته ز دام که جسته
دیگر دل کدام پریشان شکسته

رنگین شدست دامن ما کت چه حالتست
گویا که در میان دل ما نشسته

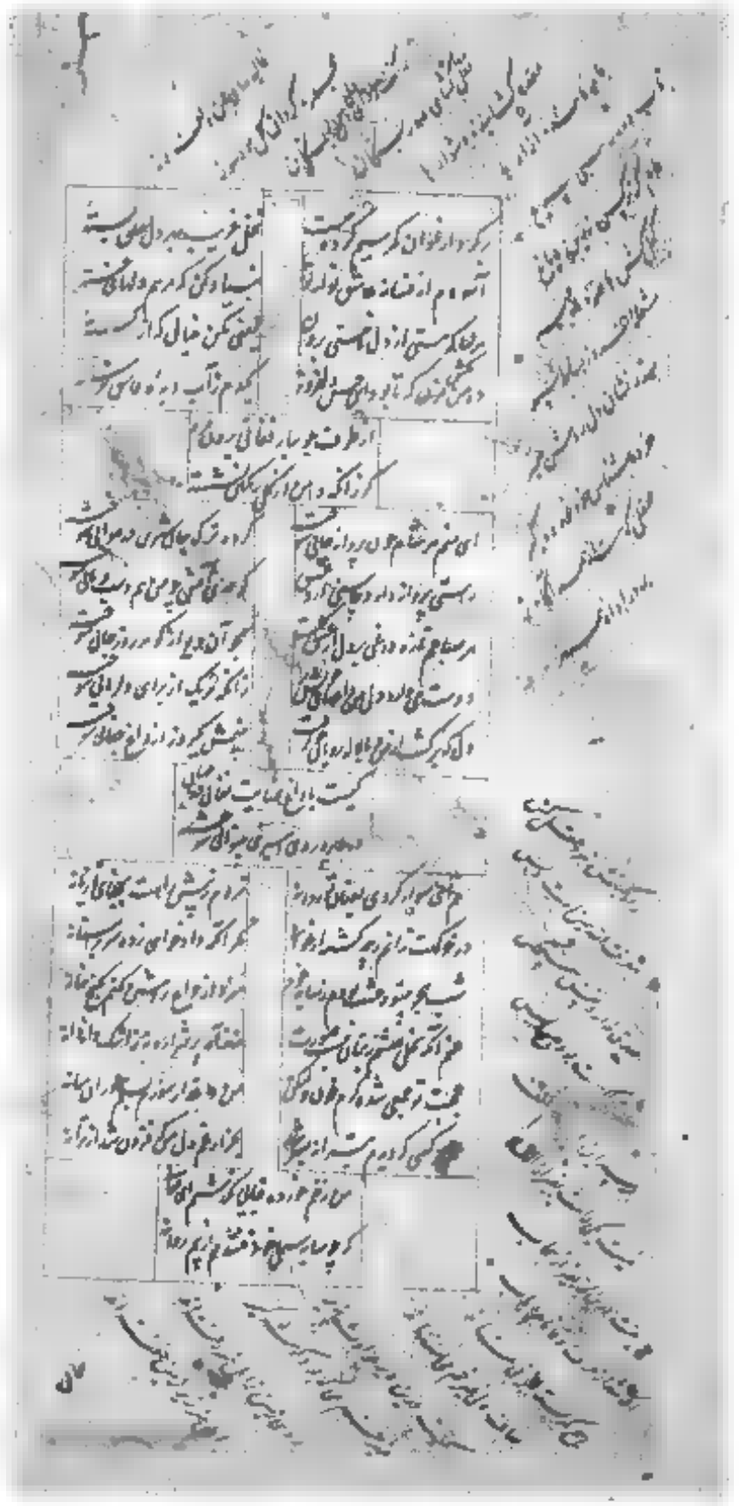

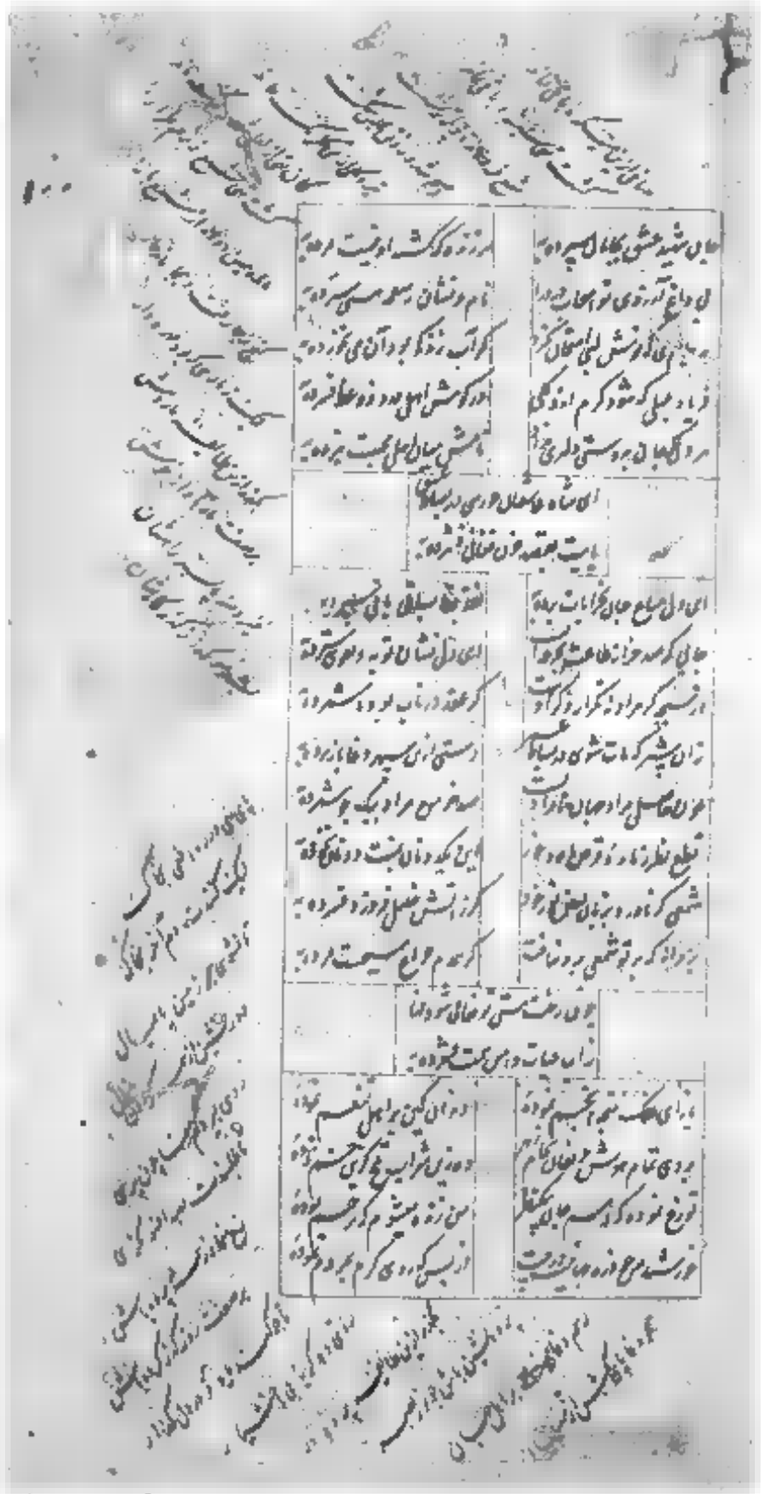

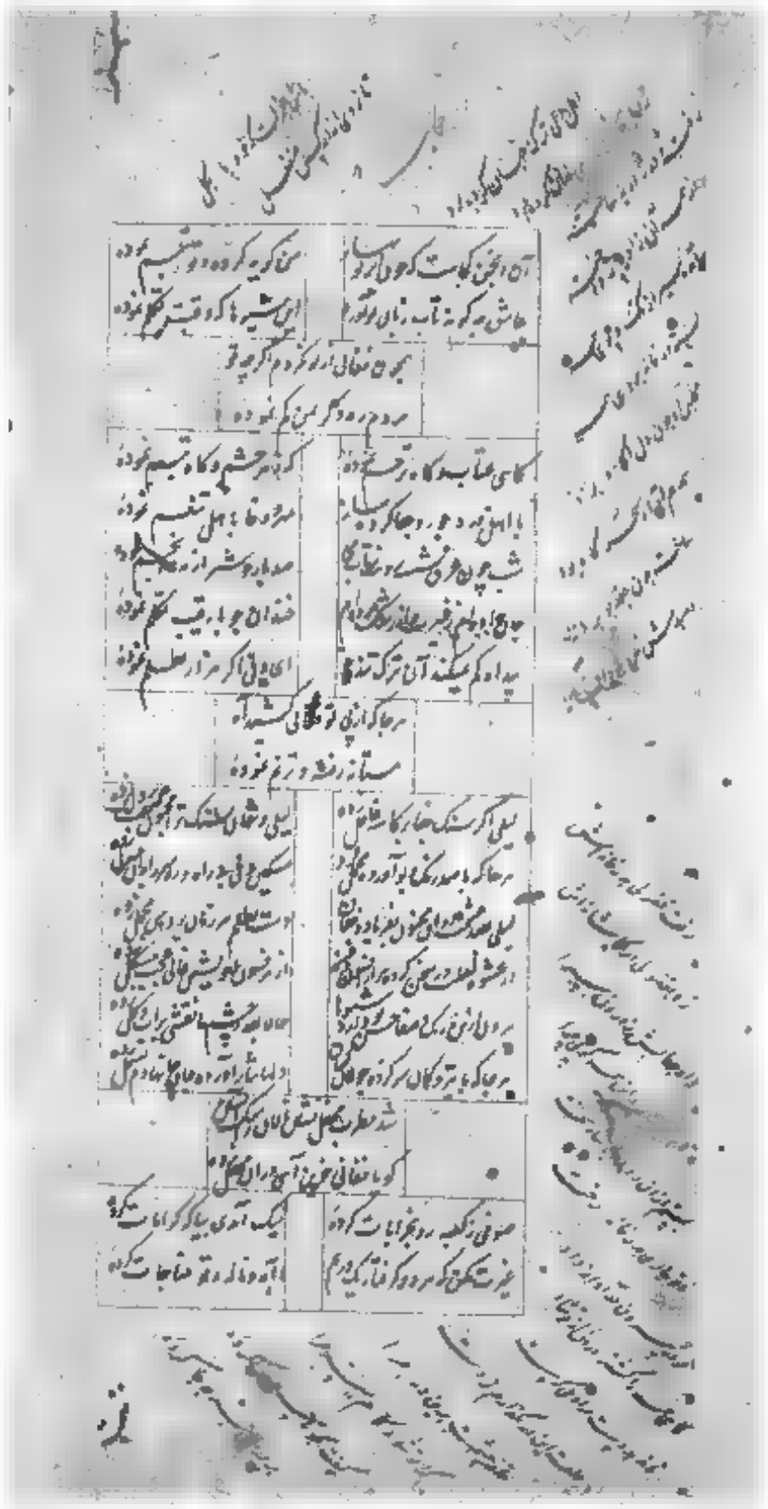

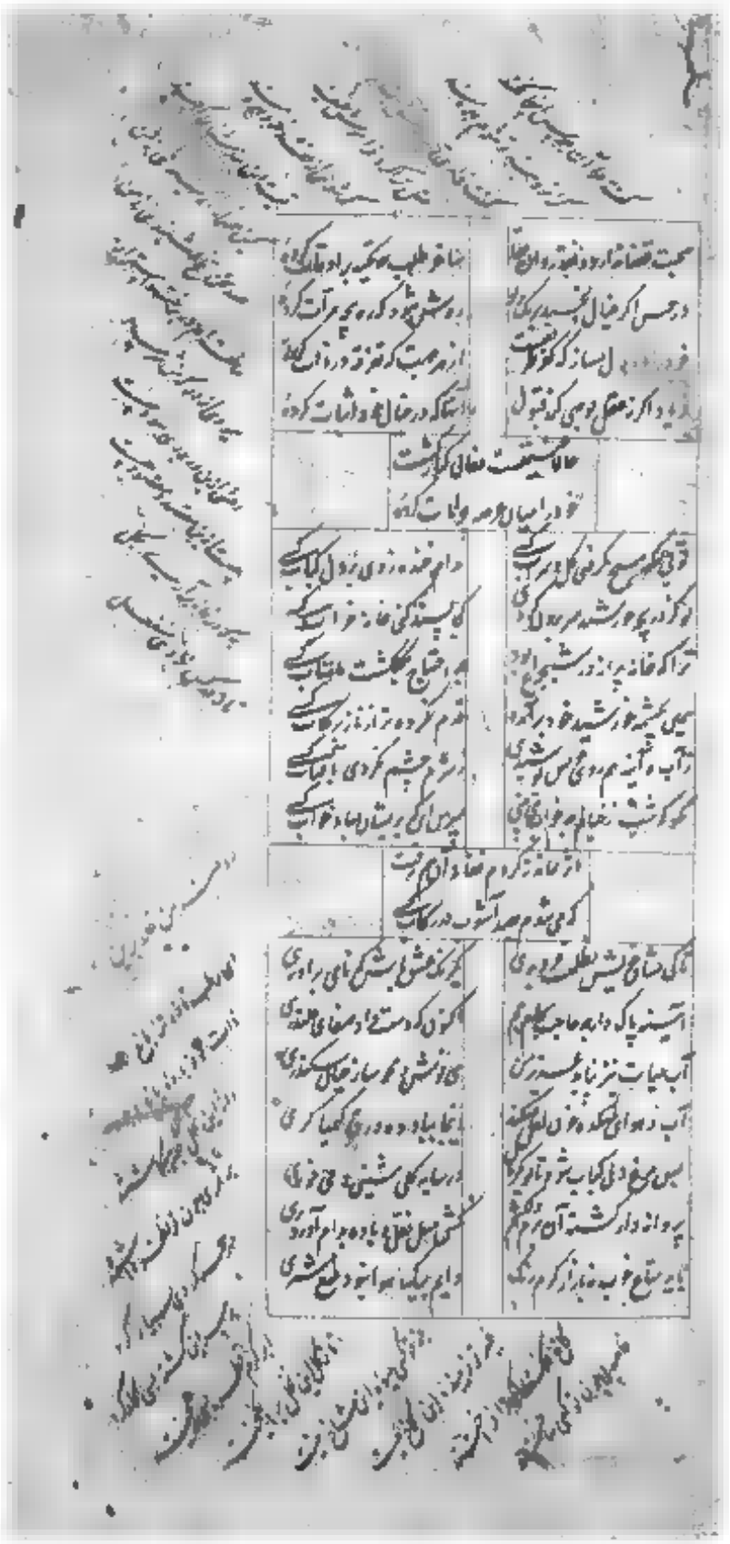

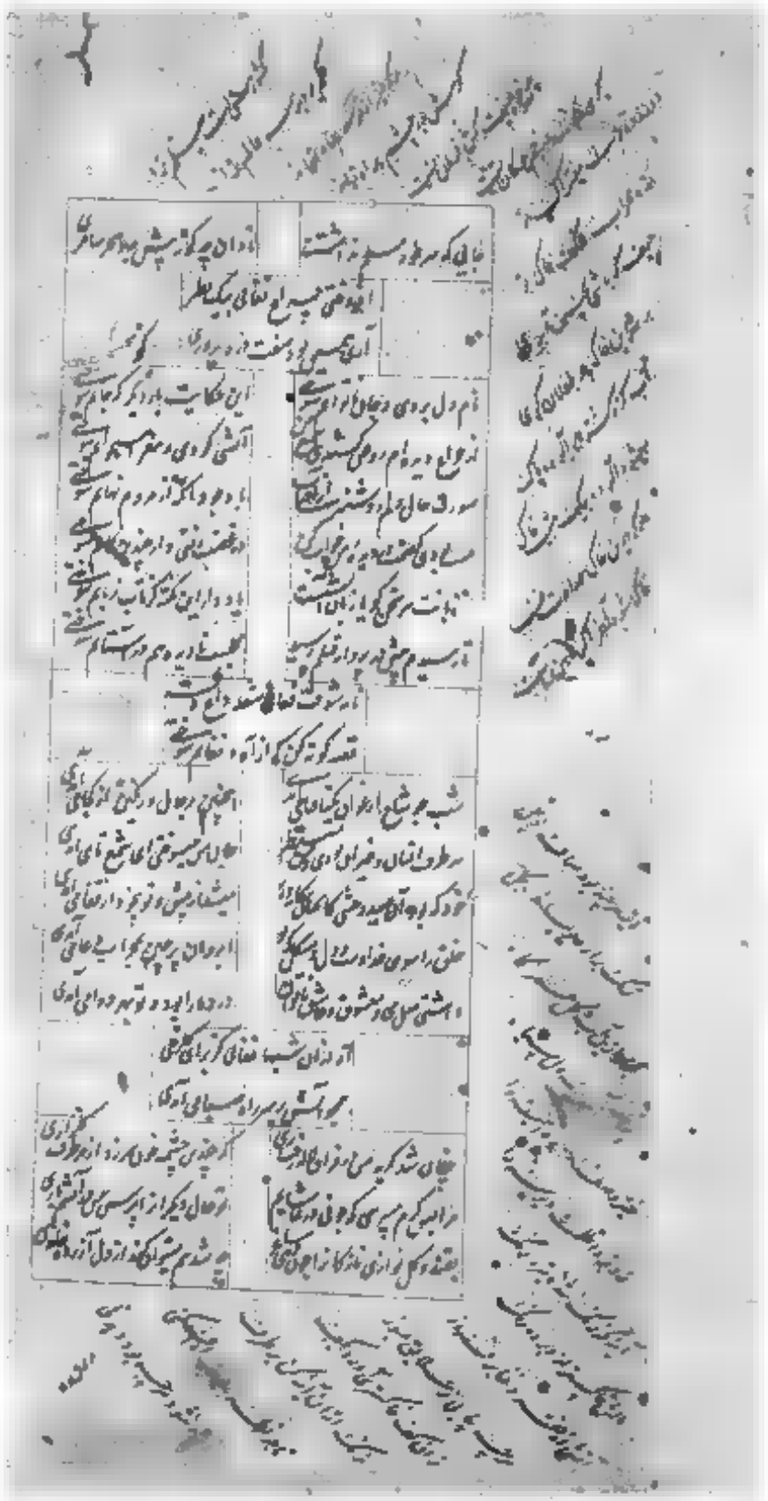

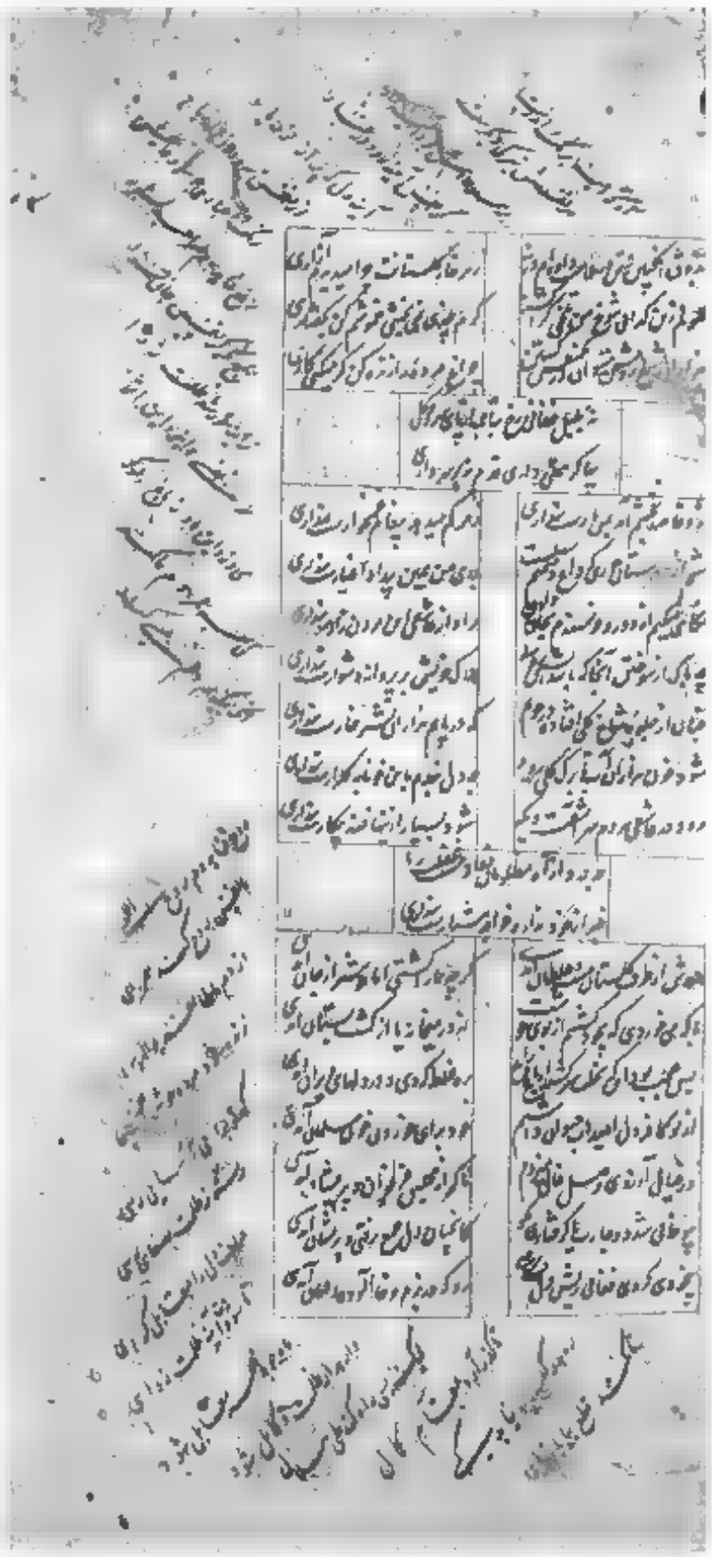

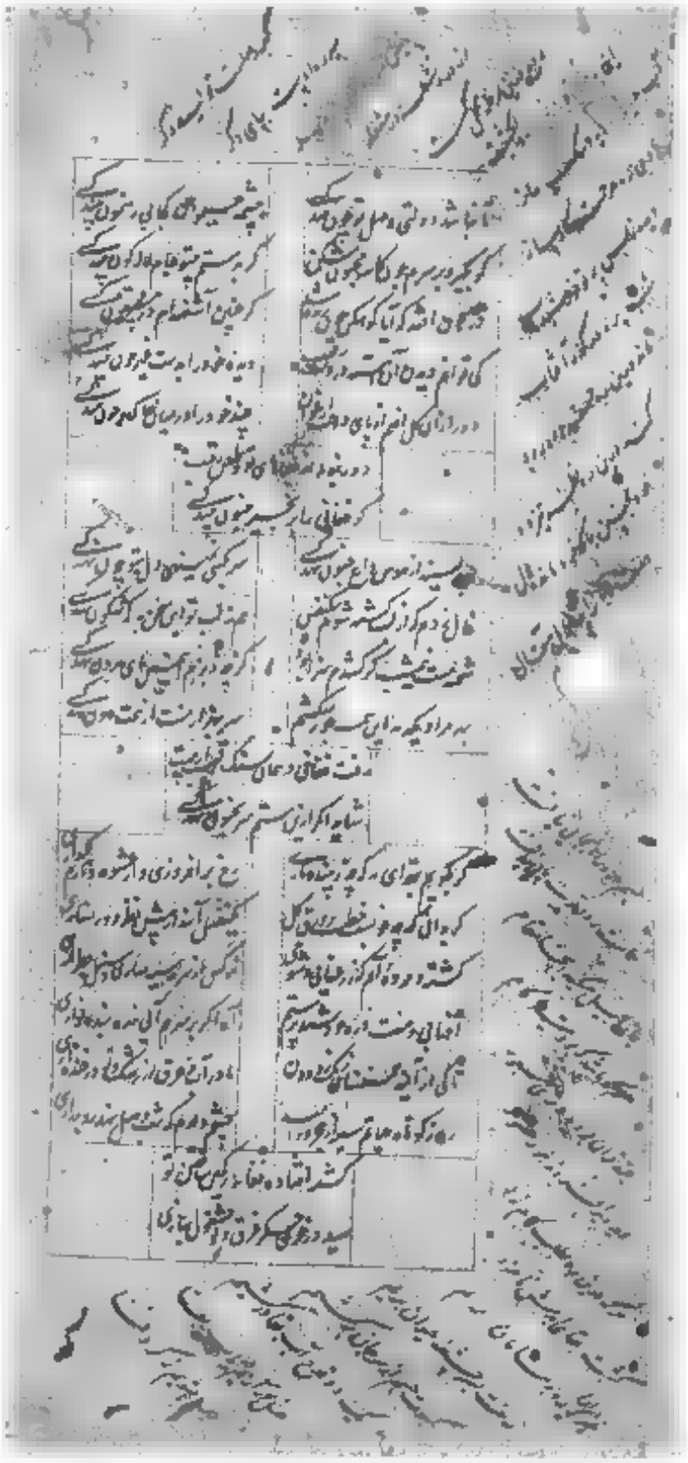

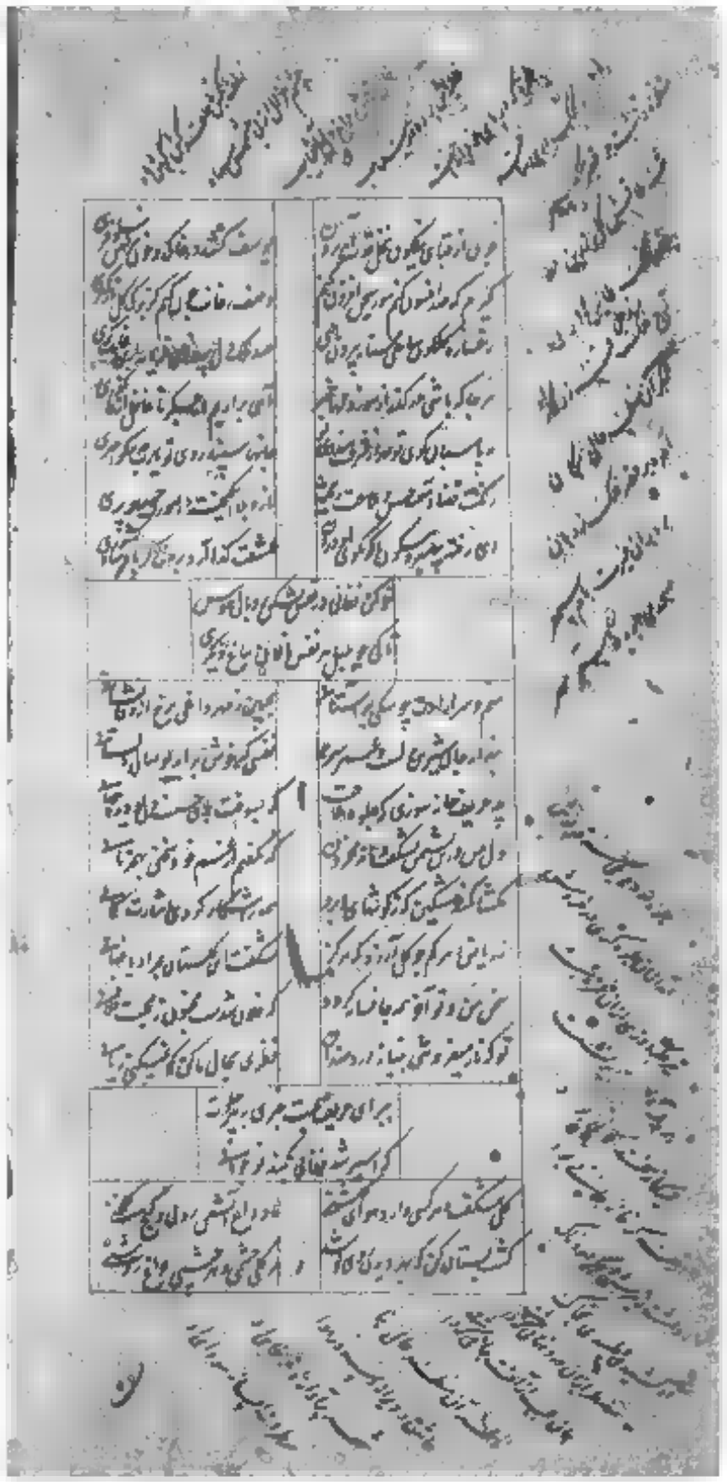

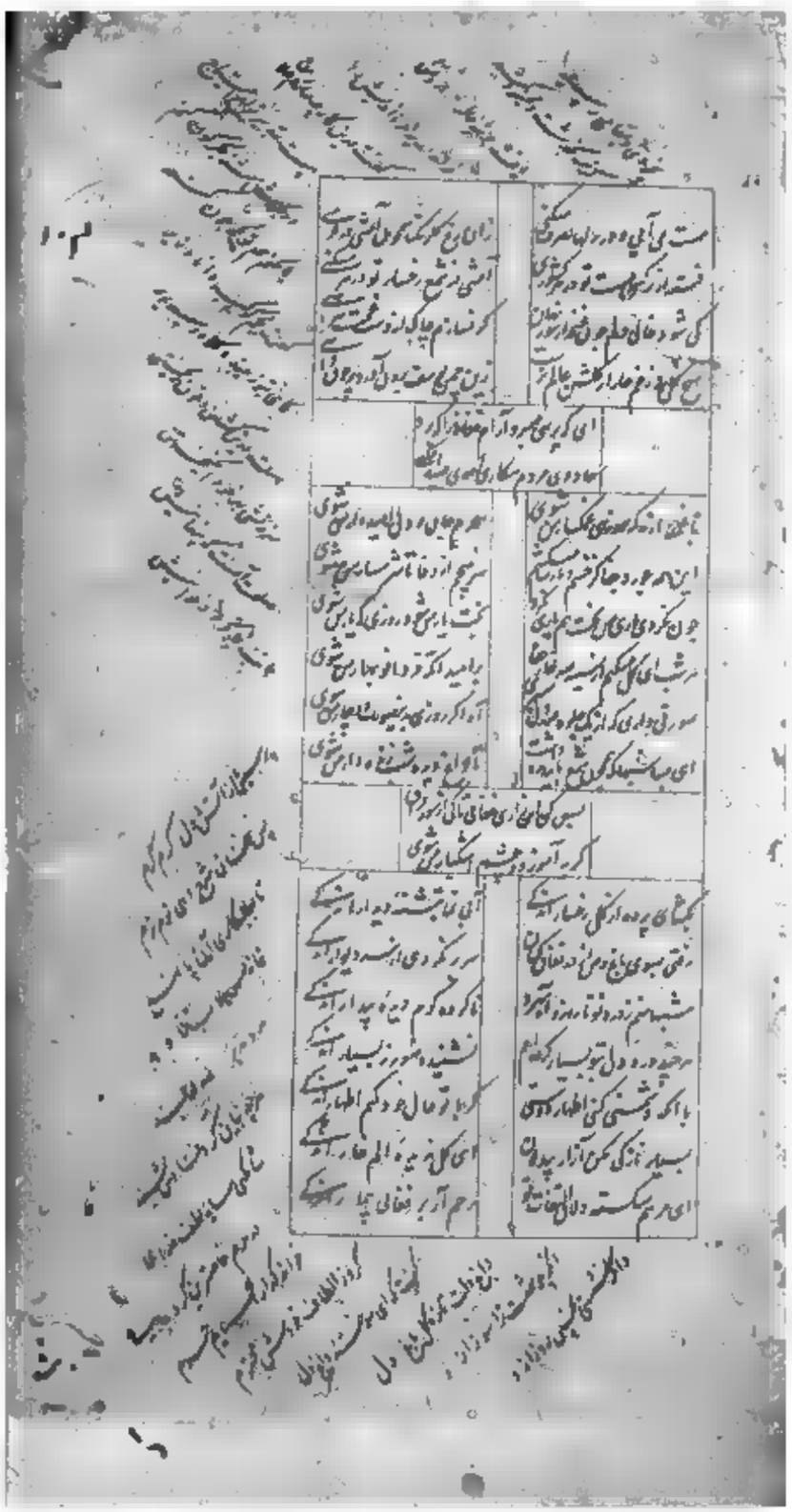

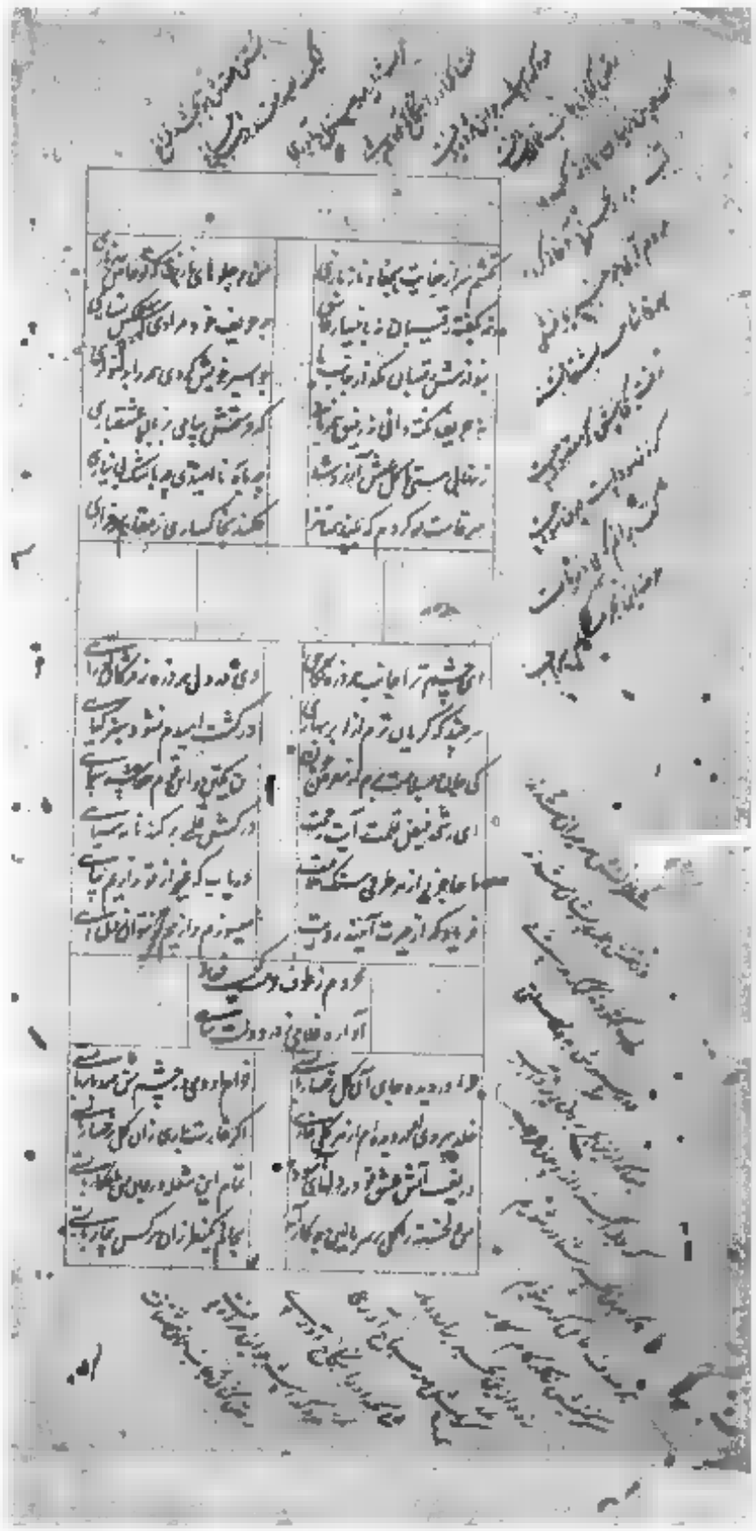

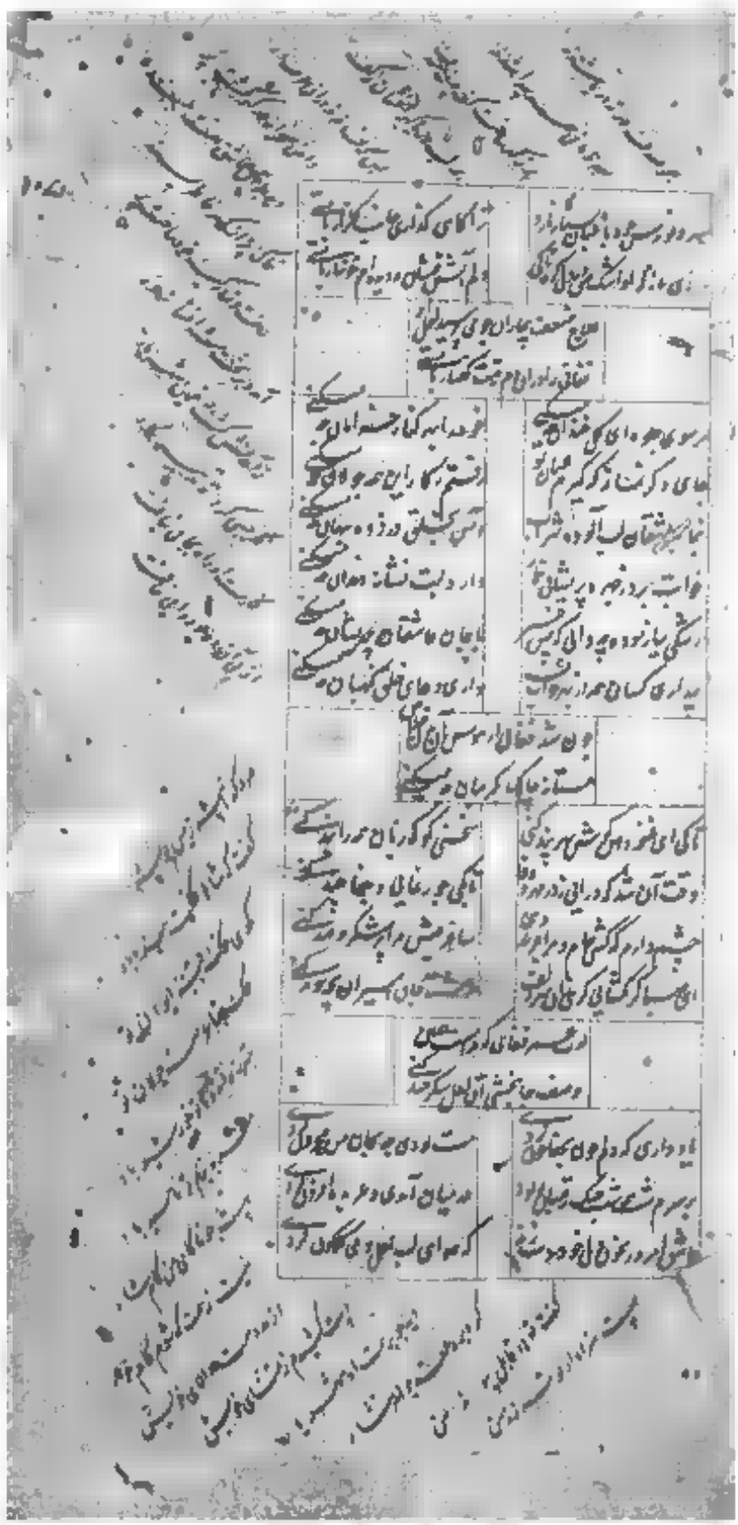

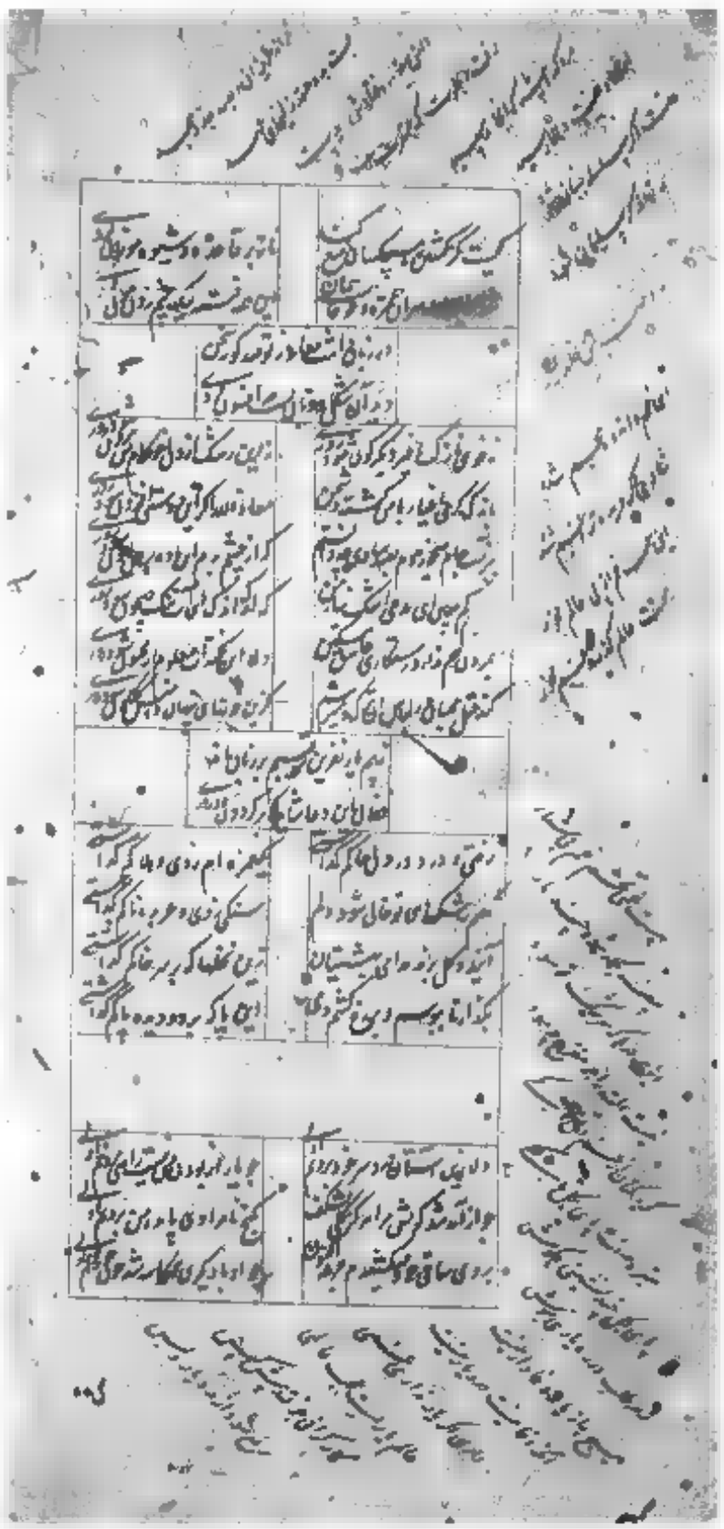

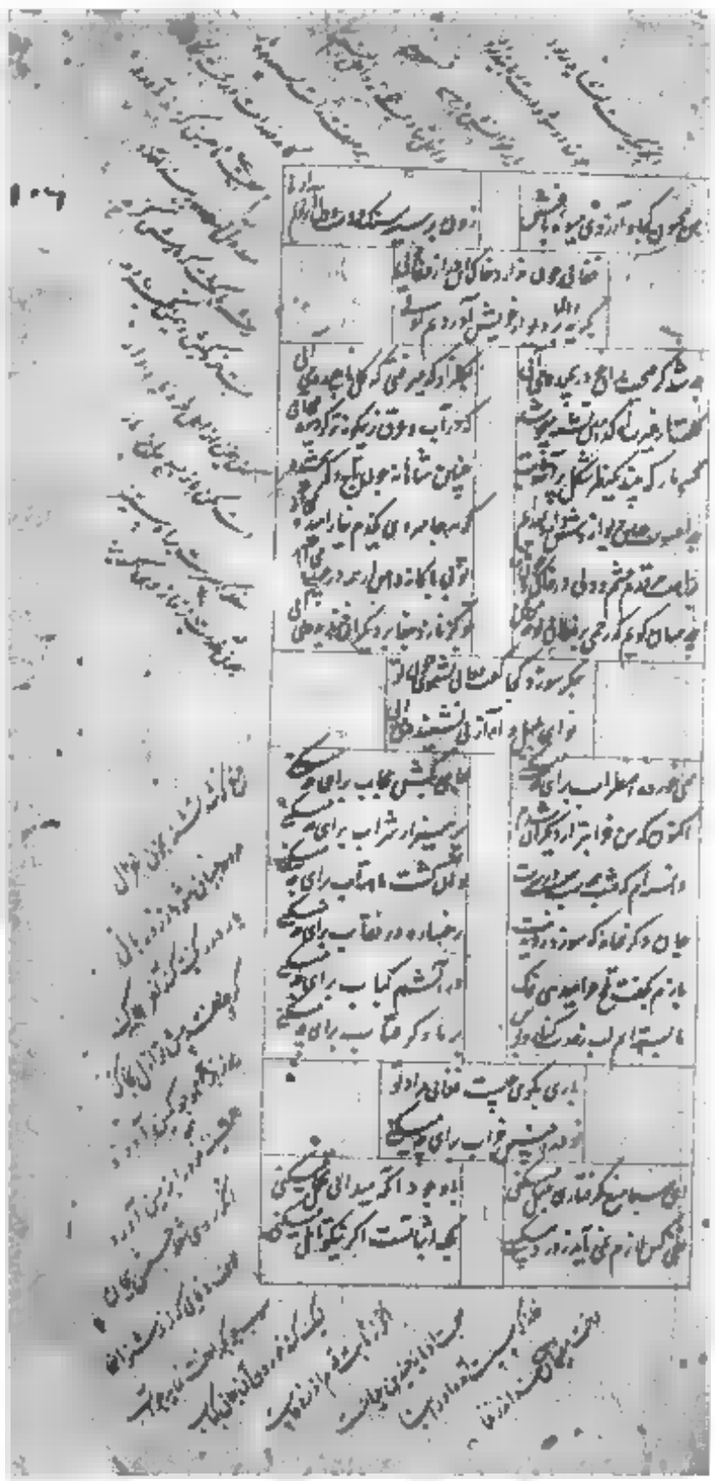

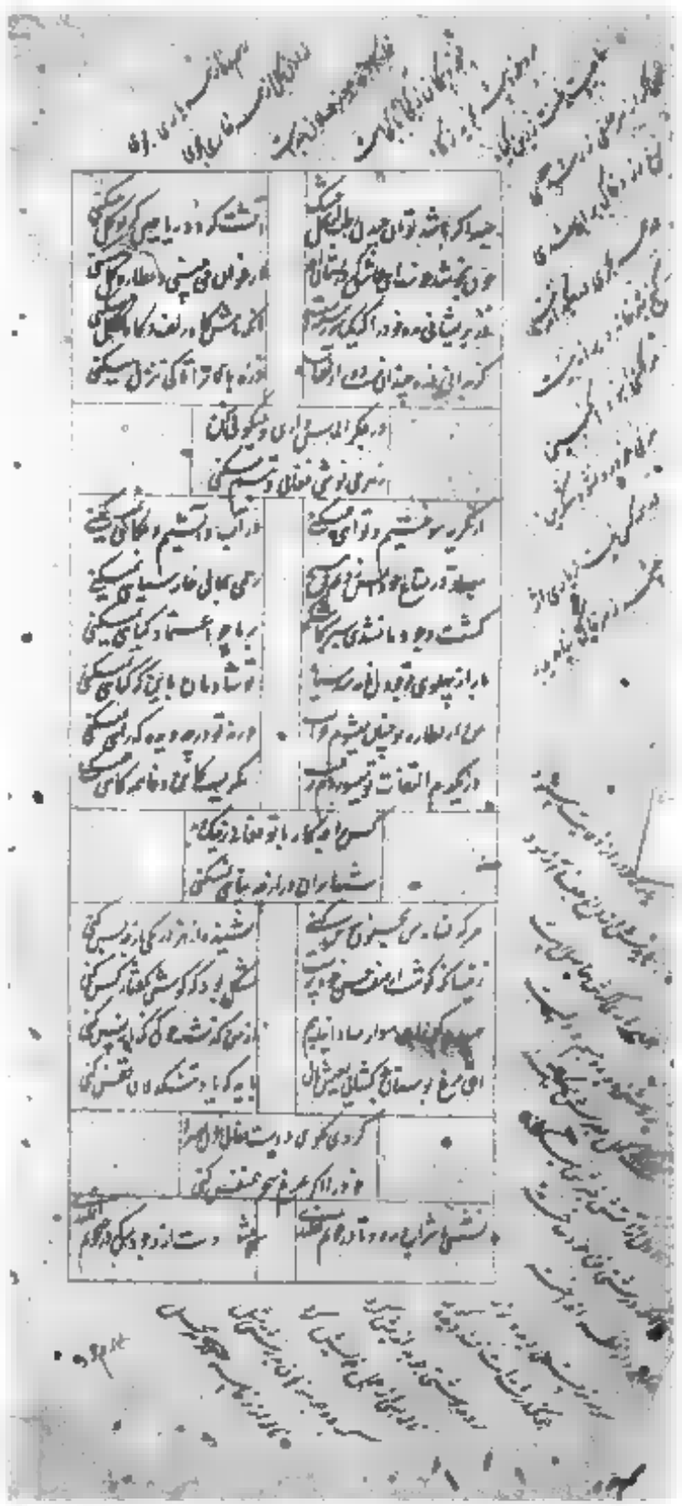

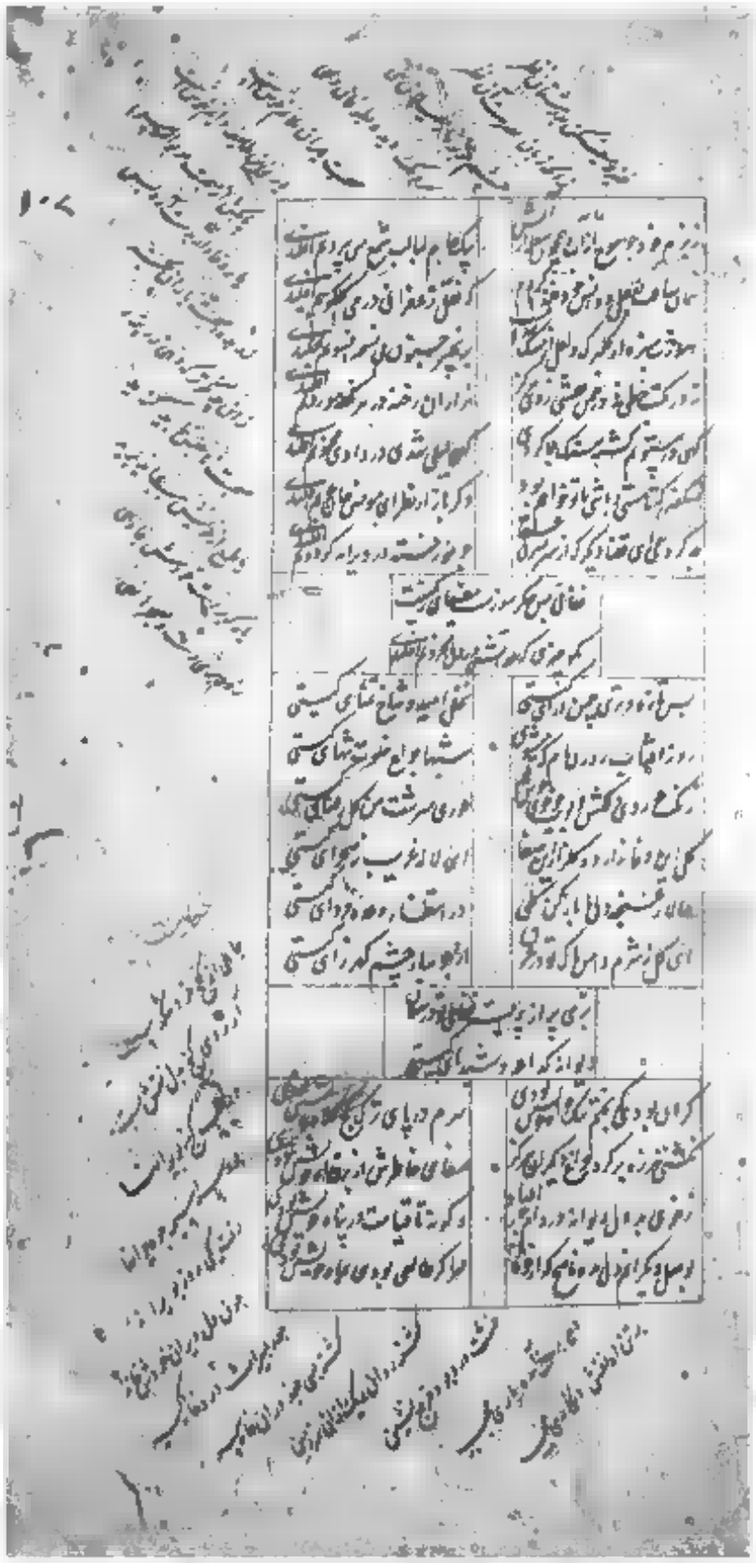

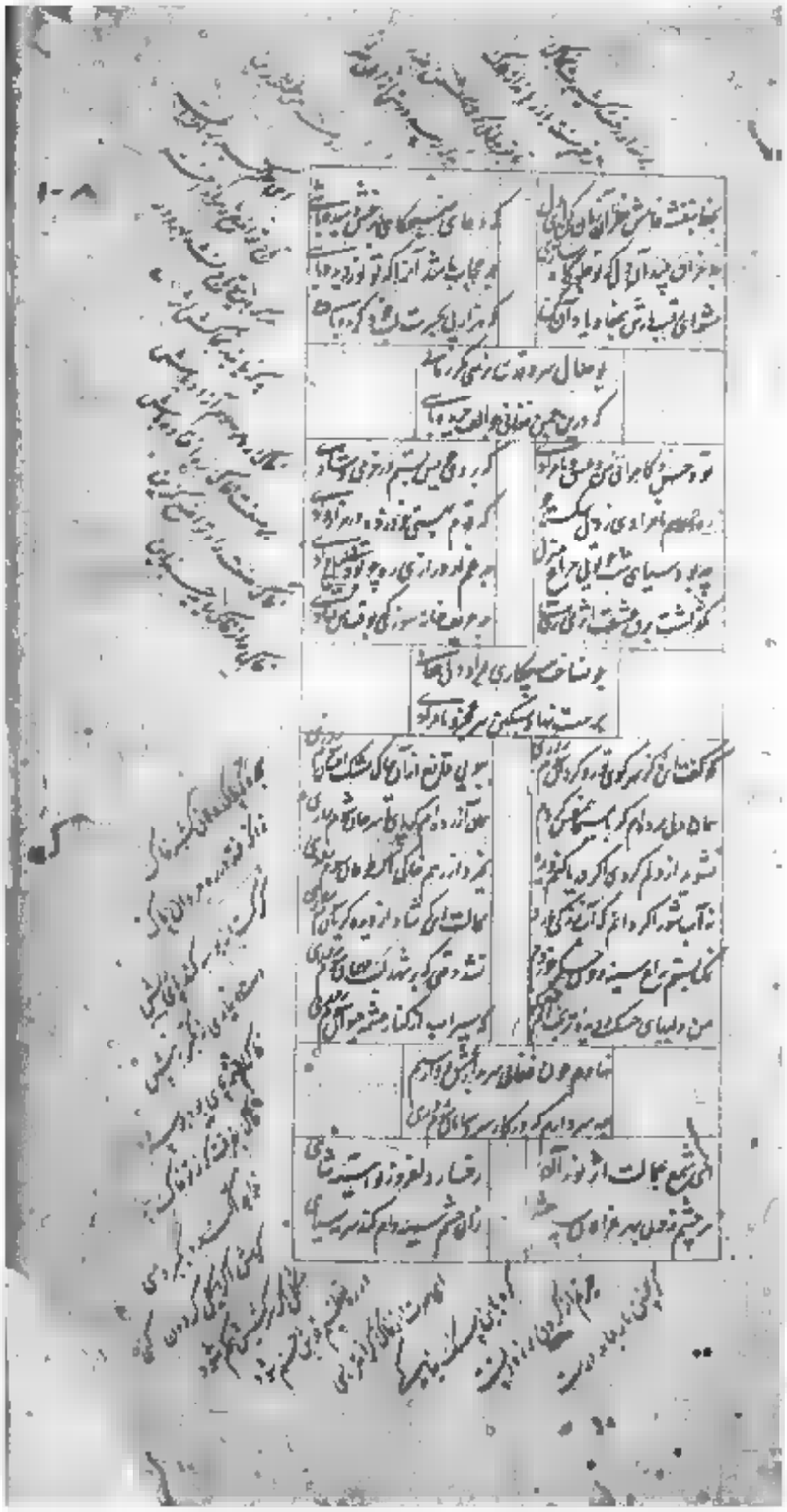

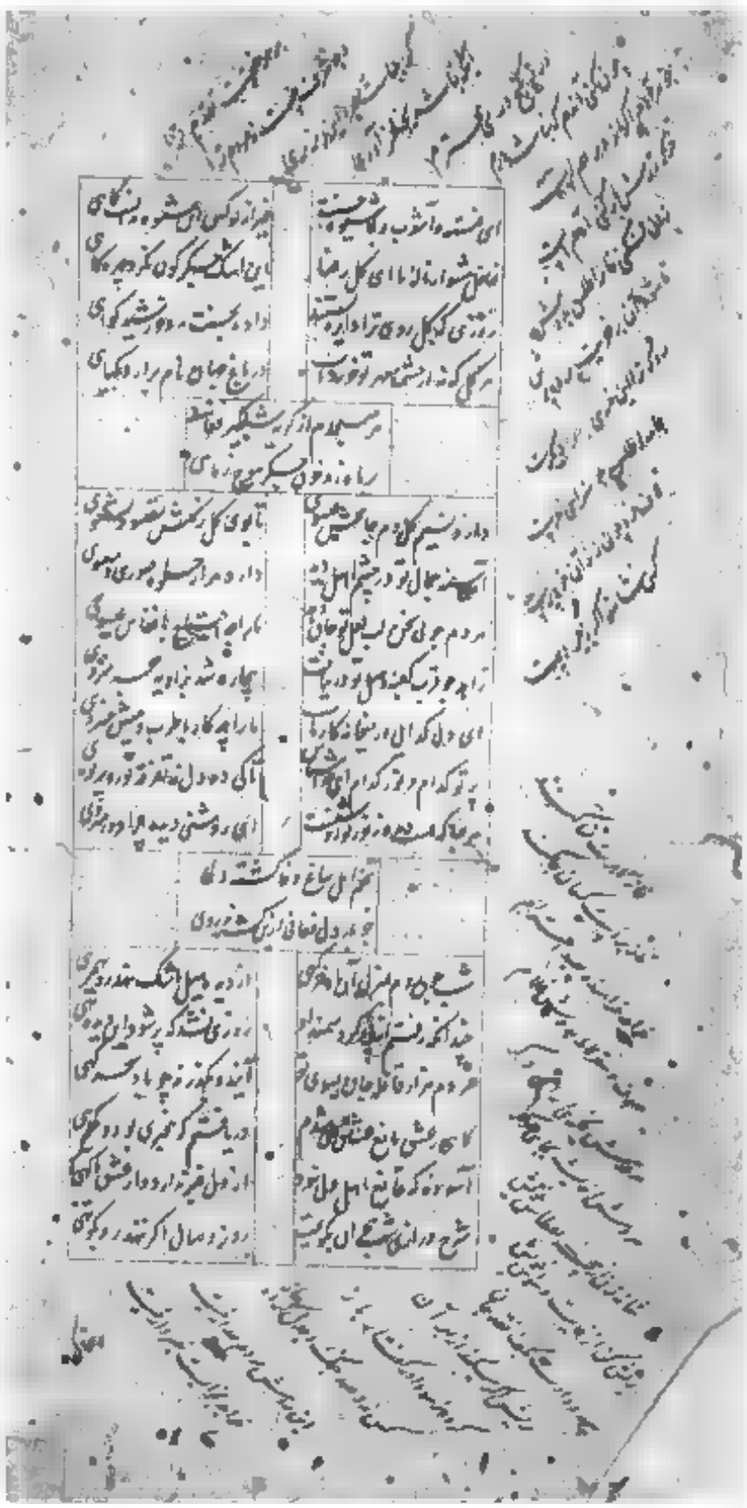

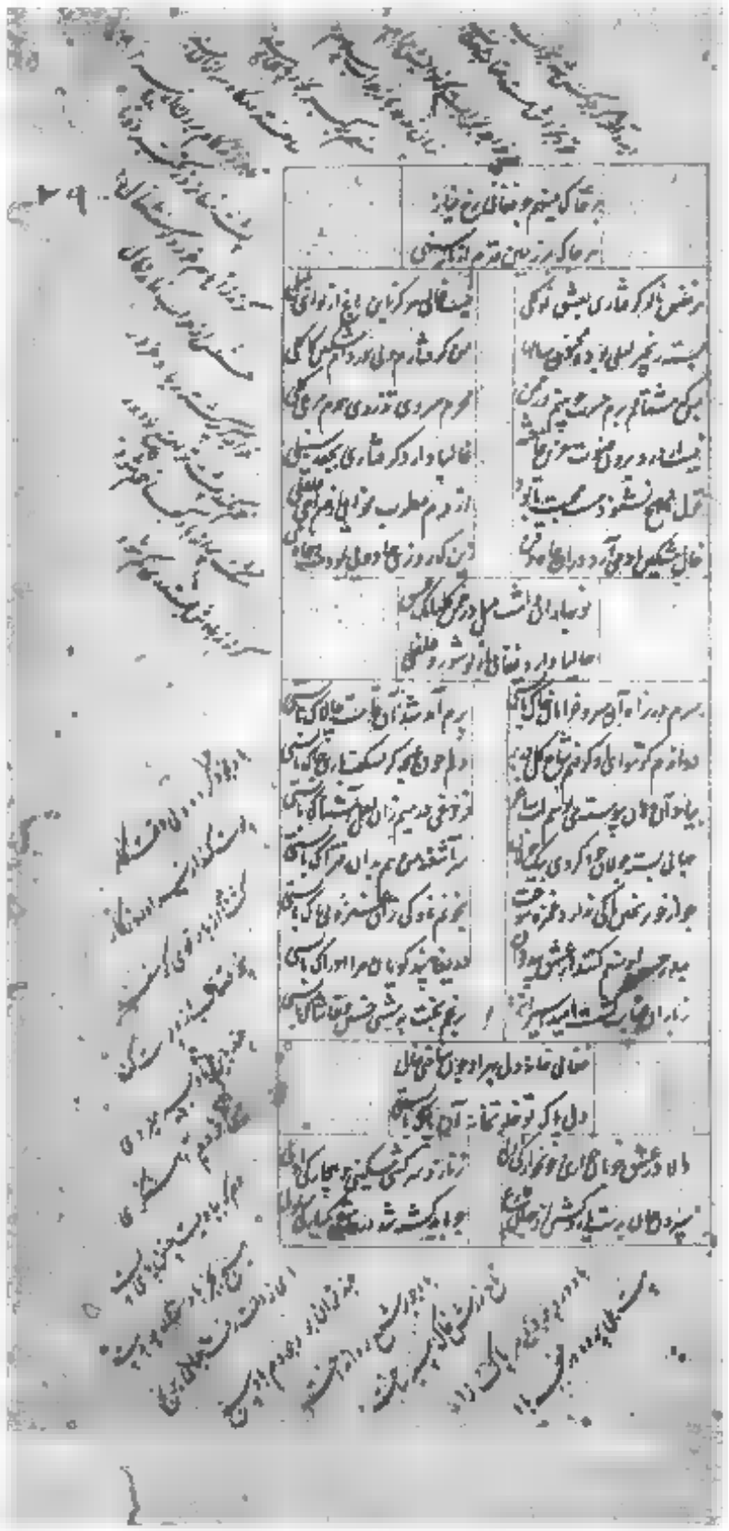

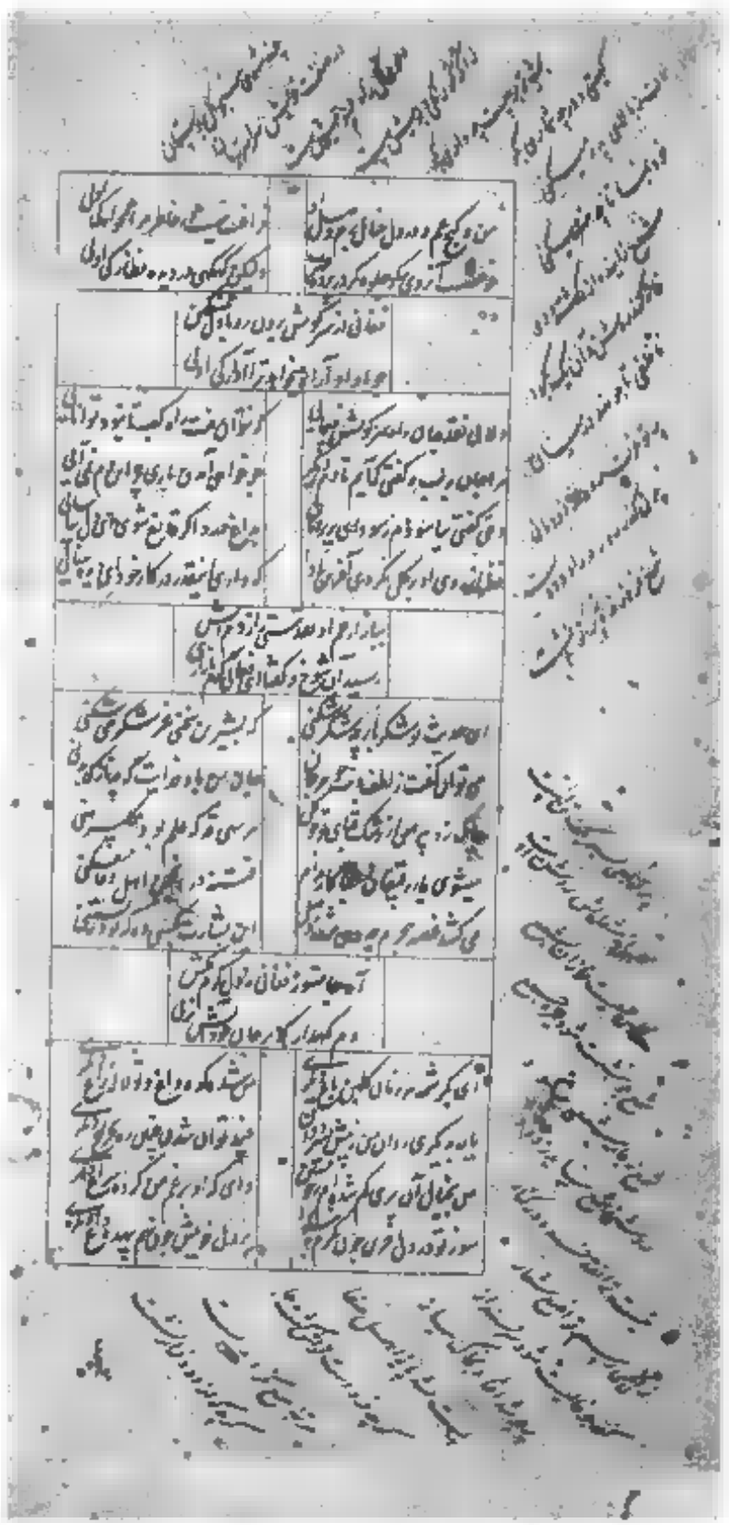

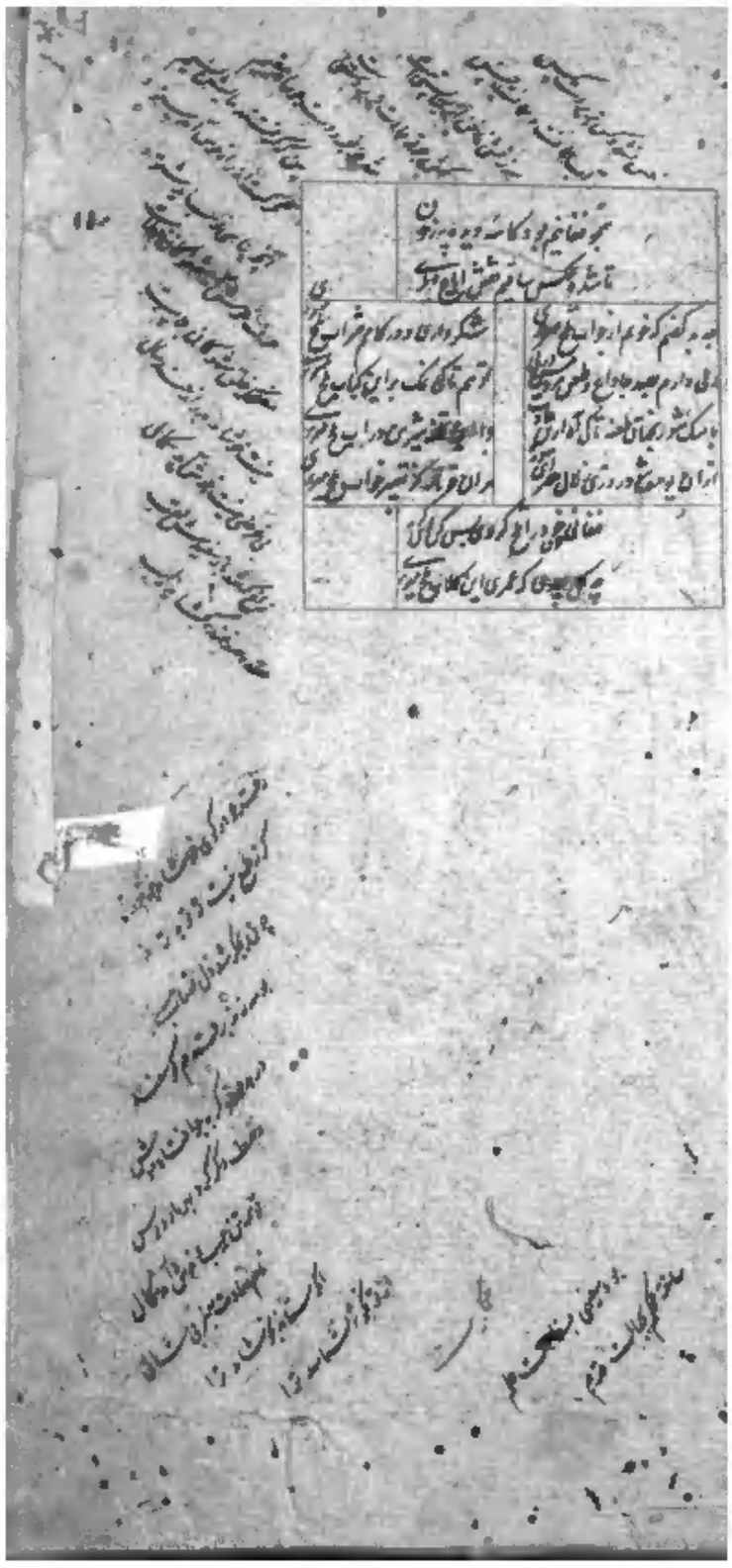

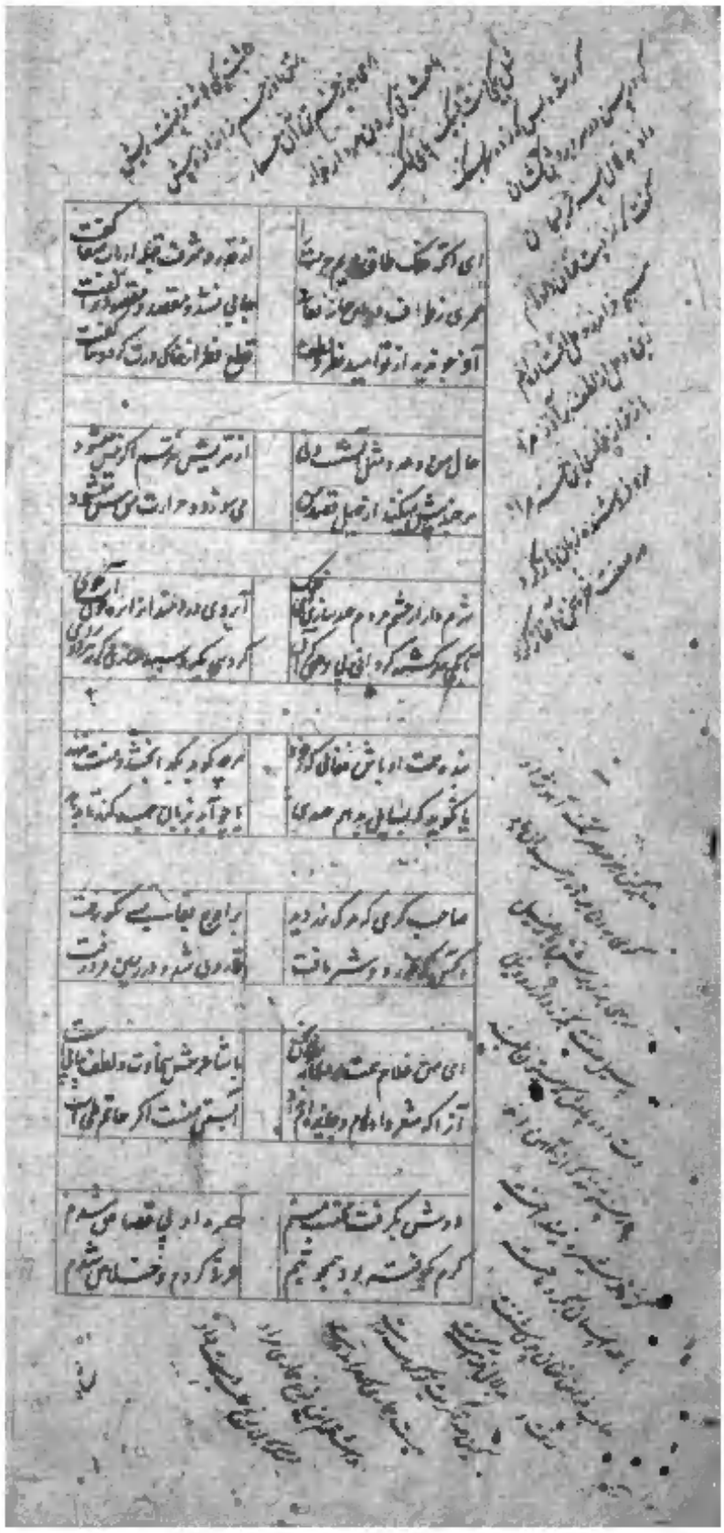

IMPERIAL LIBRARY
22 DEC